

## اکسیر مآثر نو؛ بررسی مقایسه‌ای مشکل هویت در تاریخ نگاری قاجاریه

محسن خلیلی\*

### چکیده

گزارش رخداد‌های تاریخی به سه گونه متصور است: تاریخ‌نویسی، تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگری. هر کدام از آنها را یک روایت می‌نامیم که مبتنی بر یک ویژگی تمایز آفرین است. کتابت رخداد‌های تاریخی دوران قاجاریه در رفت و برگشتی آونگ‌وار میان تاریخ‌نویسی و تاریخ‌نگاری سرگردان بوده است. برای رهایی از این وضعیت بغرنج و دستیابی به نوعی تاریخ‌نگری ویژه دوران قاجاریه ناچاریم از مجموعه مفاهیم و واژگانی متجددانه بهره بگیریم که از آن میان «هویت» یکی از مهمترین و در عین حال گریزان‌ترین آن مفاهیم و واژگان است. در این مکتوب هویت را به مثابه یک فرآیند مد نظر آورده‌ایم که طی آن نوعی پاسخگویی آگاهانه و عامدانه به دو پرسش چیستی و کیستی به دست می‌آید. سپس هویت را به سه مجموعه مفهومی «خود»، «دیگری» و پاره‌های سه‌گانه - سنتی، دینی و قانونی - اقتدار به عنوان هویت‌بخش و هویت‌ساز، منقسم ساخته و با این میزان سه متن تاریخ‌نگارانه دوره قاجاری، اکسیرالتواریخ، مآثر سلطانیه، تاریخ نو، را به بررسی مقایسه‌ای کشانده‌ایم. مفروض نگارنده آن بوده که هویت بر ساخته ماست و گرنه خود هیچ عینیتی ندارد یا به تعبیر دیگر مفهوم هویت خود کاملاً بی‌هویت است. دستامد نگارنده آن بوده که در تاریخ‌نگاری دوره قاجاریه «هویت» در یک وضع پرسش‌انگیز و یا به تعبیری در یک «دشواری» قرار داشته است، زیرا نمی‌توانسته آمیختگی بهنگامی میان مؤلفه‌ها و درون مایه‌های سه‌گونه و سه‌گانه هویتی بیفزاید.

**کلید واژه‌ها:** هویت، تاریخ‌نگاری، قاجاریه، تاریخ‌نویسی، تاریخ‌نگری، خود،

دیگری، عنصر ایرانی اسلامی، ماهیت، سنتی، دینی و قانونی، هویت‌ساز

\* دکتر محسن خلیلی، دارای درجه دکتری علوم سیاسی از دانشگاه تهران و عضو هیأت علمی دانشگاه فردوسی مشهد  
دانشنامه حقوق و سیاست، سال اول، شماره ۳، تابستان ۱۳۸۴، ص ۵۰ - ۱۹

هویت من هویت حال من است. اما من همچون هر فرد دیگری از گذشته

نیز ساخته شده‌ام.

### مقدمه

کتابت رویدادهایی که در گذشته زمانی و مکانی انجام شده به سه صورت ممکن و میسور است: گاهی راوی تنها به گزارش آن چه رخ داده است اکتفا می‌کند و از نزد خود نه چیزی را فرو می‌کاهد و نه چیزی را افزون می‌کند، زیرا گزارش روایت‌گونه او هیچ نیازمند فراز و فرود نیست. گاهی راوی صاحب فکر گزارشگری را عهده می‌گیرد تنها به آن جهت که اندیشه دارد و این اندیشه کردن از دو باب است؛ مکیال نخست او آن است که نزد خود تصور می‌کند که همه رویدادهای تاریخی ارزش یکسانی ندارند و بهتر است برخی را فرو کاهد و برخی را فراتر برد و این کار البته تنها از دست گزارش نویسی هوشیار و صاحب فکر بر می‌آید؛ معیار دوم آن است که مورخ در اندیشه چیزی و در واژه از کسی است و همین بیم جان و امید نان او را بر می‌انگیزاند که در روایت‌گری‌اش از رخدادهای تاریخی برخی را به مزبله بی‌اهمیتی و بی‌توجهی بیفکند و برخی را پیکر تراشی کند و مخم سازد. گاهی نیز راوی صاحب فکری را می‌نگریم که گزارشگری تاریخی را به عهده گرفته، اما بدون تمهیدات فیلسوفانه گام به میان گذاشته و خود را به دستگاهی منتظم و تفوریک از پیش مجهز ساخته است. او در آغاز به منظومه فکری خود متعهد است و سپس به رخدادهای تاریخ می‌نگرد و چندان هم برایش مهم نیست که کند و بند یک رویداد چه چیزی را ابتدا به ساکن در ذهن متبادر می‌کند بلکه مهم برای او هدفمندی و شیوه‌مندی و دستگاه‌مندی آن مکتوبی است از تاریخ که او به خواننده عرضه می‌دارد. گروه اول را تاریخ‌نگر می‌نامیم، زیرا صاحب و ارباب نگرش هستند و مؤلفینی توصیف‌گرا محسوب می‌شوند. گروه دوم شارحینی تشریح‌گرا و گروه سوم نگارش‌گرانی تبیین‌گرا به حساب می‌آیند. کتابت رخدادهای قاجاریه در تاریخ معاصر ایران در هروله‌ای مداوم میان تاریخ‌نویسی و تاریخ‌نگاری در حرکتی آونگ‌گونه رفت و آمد می‌کرده و کما بیش فرصت آن را نیافته است که به تاریخ‌نگاری تبدیل وضعیت دهد.<sup>۲</sup> به نظر می‌رسد برای تبدیل وضعیت از تاریخ‌نویسی به تاریخ‌نگاری و سپس به تاریخ‌نگاری در باب آن چه که در میان قاجاریان روی داده است ما مجبوریم از دقت صرف به رشته درسی تاریخ سری هم به سایر شعب و رشته‌های علوم اجتماعی بزنیم و ضمن بهره‌گیری از

روایتی چند رهیافتی دست به خلق ترکیب‌ها و تلفیق‌های جدید در تکنیک‌های پژوهشی یازیم. چگونه می‌توان از میان پرت و پلاگویی‌های مورخین دوره قاجار، آن گونه که دکتر حافظ فرمانفرمایان به آن باور دارد، که خود میان ویژگی‌های تمرکزگرایانه ایلی و متمرکز گرایانه دیوانی سرگردان بوده‌اند و به نوعی هویت مذکرانه را در روایت برگزیده‌اند، نظم و انتظامی متفکرانه را استخراج کرد؟ ماهیت علوم اجتماعی کنونی پیوند مستحکمی با مدرنیته یا تجدد برقرار کرده است؛ بنابراین شایسته است در بررسی‌های تاریخی کمابیش از مفاهیمی استفاده کنیم که آن مفاهیم بتوانند منظرهای جدیدی را برای پژوهشگران خلق و ایجاد کنند. در این میان هویت یکی از مفاهیمی است که اندکی غور و تعمق در آن نشان می‌دهد که از یک سو می‌توانیم تصویر دقیق‌تری از راوی به دست آوریم و از سوی دیگر تصور به واقع نزدیک‌تری را از درون شیوه چینش و گزینش رخدادها کسب کنیم. شیوه برخورد ما با یک متن تاریخ‌نگارانه و تاریخ‌نویسانه دوره قاجار، با یادآوری این نکته که در این پژوهش مفهومی با عنوان هویت را به منزله محور تحقیق برگزیده‌ایم، در واقع استخراجی و استحصالی است؛ به این معنا که اصلاً ادعا نمی‌کنیم علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه، جهانگیر میرزا و عبدالرزاق بیگ دنبلی دنبال پاسخ به دو پرسش چیستی و کیستی بوده‌اند بلکه از درون مکتوبات آنان ما پاسخ‌های هویت‌شناسانه خود را می‌کاویم و می‌یابیم و بر ساخته‌های خود منکشف می‌گردانیم. پیش از آغاز باید گفت که ما در صدد تکذیب و تصدیق مکتوبات نیستیم و آن را بر عهده یک سنجش فراگیر دیگر می‌دانیم؛ بلکه در پی آن هستیم که بیابیم اگر از مورخ می‌پرسیدیم تو کیستی و چیستی، او چه پاسخی به ما می‌داد. ما در صدد انگیزه‌دانی و نیت‌خوانی نیز بر نمی‌آییم، زیرا به نوشته گرت و میلز تصاویر ما از خویشتن با انتظارات دیگران محدود یا آزاد می‌شود و هر انسانی و یا هر تاریخ‌نگاری، در گزینش‌گری‌هایش و در برخوردهای اجتماعی‌اش امکان دارد شخصیت‌های گوناگونی بیابد که منوط و محدود و مشروط به تأییدها و تخطئه‌ها، از نوع متراکم و صمیمی و فزاینده و موقعیتی است. بسته به آن موقعیت و شخصیت، تاریخ‌نویس می‌تواند در روایت‌های گوناگونی که مکتوب می‌کند حامل گفتارهای فاتحانه و یا بر عکس، حامل گفتارهای مغلوبانه باشد؛ که البته غالب و مغلوب در نسبت و پیوند میان خود و دیگری معنا پیدا می‌کند و آن سرآغاز بحث هویت است.<sup>۳</sup>

## هویت

هویت فرآیند پاسخگویی آگاهانه هر فرد یا قوم و ملتی به پرسشهای خود از گذشته است. به این معنا که چه کسی بوده است؟ کجا بوده است؟ چه بوده است؟ و اکنون چه هست و چیست؟ هویت ریشه در ادراک فرد از خود<sup>(۱)</sup> دارد که بنیانی روان‌شناسانه را شامل می‌شود.<sup>۴</sup> این خود یا فرد در فرآیند اجتماعی شدن با اتخاذ دو موضع تشخیص و تمایز هم از دیگران شناخته و تمیز داده می‌شود و هم او را قادر می‌سازد به طرزی مداوم در نسبت و پیوند با دیگران به بازشناسی دست زند. ما در پیوند دیالکتیکی میان ذهن خود و جامعه به تفاوتها و تمایزاتمان با دیگران پی می‌بریم. این اختلافها خود منبع شناسایی دو مقوله خود و دیگری می‌شود. در این معنا هویت همان تعریف و تفسیری می‌شود که ما از خودمان داریم؛ چرا که هم شکل می‌گیرد، هم از حیث زمانی استمرار می‌یابد و هم تطور و تغییر می‌یابد.<sup>۵</sup>

هویت، فرآیند پاسخگویی آگاهانه و عامدانه یک فرد به پرسش درباب کیستی و چیستی خویش است. درون مایه هویت دو مؤلفه است: از یک سو، شناسایی یا بودن که ناظر بر آن واقعیتی است که وجود دارد و موجودیت خود را اعلام می‌کند؛ و از دیگر سو، بازشناسایی که ناظر بر پدیده‌ای تاریخی است که در فضای جدید نیاز به تعبیر و تعریف جدیدی دارد. به تعبیر دیگر هر انسانی یک من فردی یا فاعلی دارد، که شامل خلاقیتها و بدیع‌بودن‌های ماست و یک من منفعل یا اجتماعی که به ارتباطات اجتماعی و شبکه تعامل‌های فرآیندی اجتماعی باز می‌گردد. بنابراین هویت هیچ وقت هویت مشخصی نداشته است و در واقع هیچ زمانی بر خود هویت پایداری را نمی‌پذیرد؛ زیرا همیشه چندگونگی و سیالیت را می‌پذیرفته و از انسداد گریزان بوده است. هویت محصول تعامل اجتماعی است و از اجزای اصلی واقعیت ذهنی با ماهیتی تجدیدگرایانه محسوب می‌گردد که تنها در پیوند با عناصر اجتماعی دیگر، معنی می‌یابد، شکل می‌گیرد، تغییر می‌کند و دگرگونیهای معنایی و معنادار به خود می‌پذیرد.<sup>۶</sup> شاید بتوان از کانون پایدار و تقلیل‌ناپذیر هویت سخن گفت اما تنها وجود و روند همسازانه و واسازانه و همزمان پیش‌روند خود و دیگری است که ما را به بودن مفهومی به نام هویت متعهد می‌گرداند؛ روندی که در عین توانمندسازی به گسیخته‌سازی رو می‌برد و در عین مکمل بودن

### 1. Self Conception

به لب مرز گسستن پا می‌نهد.<sup>۷</sup>

هویت را می‌توان به شکل یک مکعب، که بر طول و عرض و ارتفاع، استوار است در نظر گرفت؛ طول این مکعب را بن‌مایه‌های هویتی تشکیل می‌دهد. این بن‌مایه‌ها عبارتند از: فرهنگ، سنت، بازار، زندگی، گزینش، جامعه باز و بسته، روابط، ساختارها، قدرت، شهروندی، مشروعیت و ... عرض این مکعب را سازنده‌های هویت تشکیل می‌دهند؛ به این معنا که مفهومی به نام هویت به خودی خود وجود ندارد بلکه برگرفته از نظام نهادی جامعه، نظام خویشاوندی،<sup>۸</sup> نظام مذهبی، نظام اقتصادی، نظام سیاسی و نظامی است، زیرا هویت ابتدا به ساکن توسط نظام نهادی جامعه ساخته و پرداخته می‌شود و توسط همان نظام هم‌تغییر معنایی و مفهومی می‌یابد. ارتفاع این مکعب را نیز پاره‌های هویتی می‌نامیم که آن شامل انواع و اقسام هویت‌هایی است که تاکنون شناخته و به کار برده‌ایم: هویت سنتی، هویت مدرن، هویت ملی، هویت اجتماعی، هویت محول یا هویت خونی و خاکی و فرهنگی، هویت محقق یا هویت فردی و گروهی، هویت معیشتی شامل معاملات اقتصادی و فعالیتهای تولیدی مشترک، هویت اقتداری شامل کدورت و نزاع و اختلاف، هویت فکری شامل تبادل نظر فکری و فرهنگی و آموزشی، و هویت منکسر و مختلط و ملغمه و التقاطی ناشی از تقابل و تداخل و اختلاط، هویت فلسفی و هویت رقابت‌کننده و فرسایش‌یابنده.<sup>۹</sup>

اگر ارتقاء تاریخ‌نویسی به تاریخ‌نگاری و پیشرفت از تاریخ‌نگاری به تاریخ‌نگری، را امری مستحسن بینداریم، نیازمند پذیرایی و درافکندن طرحواره‌های تحقیقی و تمهیدی است که طی آن روشن گردانیم ما چگونه و با کدام ابزار می‌خواهیم آن امر مستحسن مفروض را به دست آوریم. در این پژوهش، «هویت» را برگزیدیم و اکنون برآنیم که به خلق یک دستگاه واژگانی از پیکره‌ها و پاره‌ها و بر سازنده‌های هویت دست یازیم تا با درافکندن و کاربست آن نشان دهیم که پاسخهای گوناگون سه مورخ دوره قاجاری به پرسشهای مبتنی بر کیستی و چیستی از چه قرار بوده است. به این دلیل در این مکتوب هویت را از حیث جغرافیایی به سه پاره غرب، جهان اسلام و ایران زمین؛ و نیز هویت را از حیث تمدنی به سه پیکره تمدنی ایرانی، اسلامی و مدرن تقسیم می‌کنیم. از حیث معانی و هویت در بحران و نیازمندی‌مان به تعریفی جدید از هویت ایرانی، که نامش از افراط در ایران باستان‌گرایی و دین‌گرایی افراطی و تجددگرایی غیر خردورزانه بوده است، سخنی نخواهیم گفت و جهت‌گیریهای

انکشافی و هویت‌سازانه، تلائم و توافق و تباین میان غرب و ایران و اسلام، را به مقالتهی دیگر حوالت می‌کنیم.<sup>۱۰</sup> پاسخهای قومی و نژادی، شیعه‌گری و سنی‌گری اسلامی، ایرانی، تمدن شرقی و جهان وطنانه به پرسش مبنی بر چیستی و کیستی<sup>۱۱</sup> نیز کفایت مجاب‌کننده برای مقاله حاضر ندارد و ناچاریم از یک مقوله دیگر که بعضاً ابداعی است استفاده کنیم:

۱. هویت به منزله استناد به «خود»:

«ایران، اسلام، وطن، ملت، مردم، من، ما»

۲. هویت به منزله استناد به «دیگری»:

«بیگانه، دشمن، اجنبی، کفار، زندیق»

۳. خلق و خوی ایران یا هویت متشکل در مبانی سنتی اقتدار:

«پدرسالاری، شیخوخیت، مطلق بودن، قدرت، قداست داشتن قدرت»

۴. متون و آموزه‌های دینی یا هویت متشکل در مبانی دینی اقتدار:

– لزوم حفظ کیان جامعه اسلامی در برابر خطر کفار

– ضرورت سازگاری زندگی اجتماعی و حقوق فردی و عمومی با احکام شرع

– جایگاه مجتهدان و عالمان مذهبی در زندگی اجتماعی.

۵. آموزه‌ها و مفاهیم مدرن یا هویت متشکل در مبانی عرضی و قانونی اقتدار:

«آزادی، قانون اساسی، حاکمیت اکثریت، تحدید اختیارات شاه، عرف مصلحت عمومی»

بنابراین پاره‌های برسازنده هویت‌های سه‌گانه را این‌گونه به شمار آورده‌ایم:

۱. ایرانی: شاه، فرهنگ ملی، میهن، وطن، ایران، هنر ملی، سنت ملی، افتخارات گذشته، کیان

پادشاهی، آداب و عادات ملی، پرچم، سرود جنگاوری؛

۲. اسلامی: روحانیت، اسلام، اخوت، دین، خدا، رسوم مذهبی، توکل، قیامت، نماز، ایثار، جهاد،

عزاداری، ادعیه، شریعت، مراجع تقلید، مذهب، پیغمبر، امام؛

۳. غربی: آزادی، ملل راقیه، ترقی، غرب، متمدن، دموکراسی، ماشین، تکنیک، حزب، توسعه،

پیشرفت، فرنگ، فرنگستان، فرنگی.

اکنون با این معیار، بر قلم اعتضاد السلطنه و جهانگیر میرزا و مفتون دنبلی برساخته‌های

هویتی خود را حمل می‌کنیم. علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه در کتاب اکسیر التواریخ<sup>(۱)</sup> از همان آغاز حکیم فرمودگی مکتوب خود را بر ملا می‌کند: «عنوان کنم این نامه به مدح شه ایران، مراد از تألیف این رساله و تحریر این مقاله آن است که احوال ملوک نیکو سلوک قاجار را آنچه وقایع‌نگاران این روزگار در کتب اخبار نوشته‌اند و دیده شد بی‌آنکه در مطلب تغییری رود یا تحریفی اضافه شود پست نگارش پذیرد.» (اکسیر: ۳-۲) «تاریخ‌نگری است بسیار متهسک به آیات قرآنی و احادیث نبوی و در عین حال مجذوب و مشتاق علی شاهیان؛ به همین جهت عرفان‌گرایی او بر سر کتاب سایه می‌افکند و علما و فقها و مجتهدین را اهل علوم ظاهری می‌پندارد که بسی از علوم باطن فروترند و تنها به قتل عرفا و برگزیدگان قادر و منتخبین نادر می‌پردازند.» (اکسیر: ۶۵-۶۱ و ۲۸) هویت آغازین نزد او ثنای کردگار فلک تختگاه است و محمد مصطفی که گوش جهان حلقه‌کش میم اوست و سپس اسدا... الغالب، علی، را به میان می‌آورد که هستی و وجود دلیلی کافی و برهانی شافی بر امامت اوست. (اکسیر: ۱) از این چپودگی آغازین مستعین است و به مکتوب کردن سرنوشت پادشاهی ایران زمین و پادشاهان ایرانی می‌پردازد. هویت ایرانی نزد او از همان حب الوطنی شروع می‌شود که او آن را آغاز همه چیز می‌پندارد. (اکسیر: ۹) از تخت پیشداد و کلاه کیقباد و درفش کاویانی استمداد می‌جوید تا نشان دهد که کلاه کیانی و افسر جهانبانی تنها لایق پادشاهی است که به واسطه سنت پادشاهی تا دور دست‌ترین سنت نامکتوب اقوام ایران زمین نیز شایسته کسوت شاهنشاهی است. (اکسیر: ۴۳ و ۷۹) پادشاه را شاهنشاه جهان می‌نامد که درگاه فلک خرگاه دارد و متصف به الهام ربانی است. زیرا داد و دهش خداوندی و یزدانی در وجود او مجبول است و اوست که خدیو گیتی‌ستان را لایق است. (اکسیر: ۳۰، ۳۱، ۳۳، ۹۳) «مدت سی و نه سال و پنج ماه و نوزده روز به تأیید ربانی و گردش آسمانی بر تخت کیانی قدم نهاد و سر را به افسر جهانبانی زینت داد.» (اکسیر: ۶۹) پادشاه کسی است که رایت اجلال و سلطنت و نصرت و جم و مقهوری و ظهر برمی‌گشاید و فرمان عدل و داد به اطراف و اکناف ایران می‌گستراند. (اکسیر: ۴۲۴) به فیروزی روز نوروز، مراسم جشن و سرور نوروزی بر می‌انگیزد و خود به عیش و عشرت می‌پردازد و رأیت صید و شکار بر می‌افزاید در حالی که تمام وجودش منسک در انتظام امور ملک و مملکت است. (اکسیر: ۱۰۷، ۱۳۵، ۴۴۲) «در آن ساعت که ساعات سعد رهین

۱. از این پس به نام «اکسیر» در درون متن ارجاع داده می‌شود.

او بودند و سعود قرنیات قرین او سلطان جم خدم و خاقان فرشته ... کلاه کیانی و افسر جهانبانی را برفرق فرقدان سالی خود نهاد و حکم به ادای خطبه و اجرای سکه ... گردانید.» (اکسیر: ۸۳)

علیقلی میرزا در تمامی برگ برگ مکتوب تاریخ‌نگارانه‌اش از اصطلاحات و واژه‌هایی بهره می‌گیرد که همگی نشانه‌ای از هویت ایرانی، به ویژه ایران باستان و نمودی از مبادی و مبانی سنتی و پادشاهانه اقتدار و کشورداری است. پادشاه در هنگام خلاف دیدن و گردن کشی و تمرد، علم دولت را می‌افزاید و حکم به مجازات پادشاهانه با تیغ خسروی می‌دهد؛ تنها به آن دلیل که وطن و بلاد ایران آبادی بگیرند و از رونق نیفتند و این همان تقدیر و تدبیر الهی، پادشاهی است که هر دو، به مثابه دو روی یک سکه هستند. (اکسیر: ۱۵۷، ۴۵۵، ۸۴، ۱۳۷، ۴۲۱، ۵۳۹، ۸۰) از دارالخلافه و مملکت و ولیعهدی و درفش اژدها پیکر و جشن عید سعید سلطانی و جنگاوری پادشاهانه و دارالسلطنه (اکسیر: ۴۲۵، ۸۹، ۴۲۳، ۱۲، ۳۱۴، ۴۰، ۴۲۲، ۴۲۱) به عنوان نمونها و نمادهای سنت دیرپای پادشاهی در ایران یاد می‌کند و پادشاه روزگارش را خسرو پرویز می‌نامد (اکسیر: ۳۴۹) و تمامی حقانیت پادشاهی قاجاریه را به آن متصل می‌گرداند. فرمان محمدشاه را مبنی بر تغییر لباس مردم دلیل بر آن می‌گیرد که او می‌خواسته است مردم این روزگار دست کم در کسوت و جامه زنده کننده نام و یاد پیشینیان افتخار آفرین آن روزگار باشند: «حسن دیگر آن که ... رخت قدیم ایران همین لباس نظام بود چنانکه در تخت جمشید در صورتهای سنگی سلاطین ایران و امرا و چاکران ایشان را به آن لباس کشیده‌اند.» (اکسیر: ۵۰۰). این همه برای آن است که برای نویسنده عنصر سلطنت و پادشاهی مهم و محبوب و محترم است؛ به آن دلیل هنگامی که می‌خواهد از پادشاه کشور دشمن یاد کند او را خورشید کلاه (اکسیر: ۵۱) می‌نامد و این نکته نشان می‌دهد که در نگاه ایرانی او به هویت، مهم‌ترین برساننده عبارت از سلطنت و پادشاهی است. کتاب علیقلی میرزا مشحون از استنادهای قرآنی است و این نکته غیر از عبارت پردازیهای منشیانه فخر فروشانه، در واقع تقویت حقانیت آغازین سلطنت و شاهنشاهی است. از صوم و صلوه و زهد و عبادت پادشاه عدالت پناه سخن می‌گوید که سایه اخص الهی و نور مشخص خدایی است. (اکسیر: ۴۲۵، ۴۲۸) پادشاه را مطیع خداوند و پوینده راه راست محمدی می‌نامد که به لطف حضرت یزدان و همشینی با اولیای خدا و در هم طرازی با مشیت احدیت، به رواج شریعت حضرت خیر البشر و برقراری مالیات به قاعده شریعت نبویه می‌پردازد و پس از تصرف شهرها و قلعه و



قمع یاغیان خطبه به نام معصومین می‌خواند. (اکسیر: ۳۰، ۱۴۰، ۷۹۰، ۴۰۴، ۳۶۴، ۵۳۹، ۴۰۵) پادشاه کسی است که در هنگامه رزم میان اسلام و کفر به بزم نمی‌پردازد و در همزمانی ماه محرم و نوروز به شادی بر نمی‌خیزد: «نظر به اینکه اصعب مصائب اهل بیت اطهار بود و از فرقه بی‌شرم کفار در این زمان اذیت بسیار به عترت طیبه رسول مختار رسیده بود ... چون شادی وی باعث روسیاهی نزد حضرت رب الارباب و آباد او خرابی در روز حساب، خسرو مالک رقاب که در کیش حرم شرع انور است و حکمش فرمان حضرت خیرالبشر در این عید غم‌پدید به شرایط شادی نپرداخت.» (اکسیر: ۵۰۶)

پادشاهان کسانی‌اند که در آغاز سلطنت و تاجگذاری به زیارت مشاهد متبرکه می‌روند و پادشاهی را از گدایی منتج می‌دانند و در طول عمرشان هم همه به تعمیر و بازسازی و نوسازی حرم‌ها و مضاجع و نیز اهدای هدایا و نذورات می‌پردازند. (اکسیر: ۴۹، ۵۰، ۷۰، ۷۱، ۲۷) و در هنگام مرگ هم، جسد پادشاه در مشاهد شریفه کاظمین و نجف و کربلا طواف داده می‌شود. (اکسیر: ۸۲)

اعتضادالسلطنه گرچه استنادهای قرآنی فراوان و به موقع، بسیار دارد ولی کم و بیش معطوف به هدفی دیگر است مانند آن که هنگام تصرف یک سرزمین جدید و یامغلول و منکوب ساختن یاغیانی که در سرزمینهای مقدس به چپاول و غارت مشغولند، بسیار به قرآن و احادیث اشاره می‌شود ولی مقصود نهانی افزون‌سازی متصرفات سرزمینی است. (اکسیر: ۹ و ۹ و ۱۴۴ و ۱۴۵ و ۱۵۱ و ۱۵۲) امام علی علیه‌السلام به اکمل صفات توصیف می‌شود (اکسیر: ۲۵۴) ولی نشانه‌ای از گرایشهای غالیان عارف را در خود دارد. به وصیت و جانشینی علی از محمد مصطفی اشاره می‌کند ولی آن را شاهدهی صادق بر تعیین نیابت سلطنت و ولیعهدی می‌گیرد. (اکسیر: ۴۱۶ و ۴۱۷) از واژه‌هایی به نام دارالمؤمنین و نیز از ثواب شهادت و مرگ در راه دین و دولت و پیمانانه شهادت و شادی آفرین بودن آنها سخن به میان می‌آورد (اکسیر: ۴۹۱ و ۱۵ و ۳۶ و ۴۷۸) ولی آن را دستاویز حضور در اردوی همایونی و دفاع از منافع سلطنت می‌کند. از غرب و فرنگ و تجدد کمتر سخنی به میان می‌آورد و آن هنگام هم که به آن اشارتی می‌کند حاکی از شناختن و بی‌توجهی است. فرانسه و انگلیس و روس را سه‌گانه‌نشینان دول خارجه بر می‌شمرد که در عقد معاهده با خاقان ایران در مسابقه‌اند ولی هنگامی که از معاهده و معامله سخن می‌گوید و آن را محکمتر از قلعه و بارو می‌نامد بی‌اطلاعی خود را از فرنگ و فرنگ‌نشینی نشان می‌دهد. (اکسیر: ۱۱۶ و ۵۰۲) انگلیسی را اهل مکر و تزویر و در عین حال عاجز و ملمتس درگاه

شاه ایران می‌نامد (اکسیر: ۴۲۸) ولی توصیف نصف و نیمه او از انگلیسیان خواندنی است: «و مملکت ایشان بسیار وسیع و عریض است و واقع در مغرب زمین است و دارالملک آنها دیار لندن و آن طایفه در فکر و تدبیر و مهارت صنایع بی‌نظیر. در میان فرنگیان ممتازند و در سیاحت عالم و رسوخ در قلوب فرقه بنی‌آدم و ملک‌گیری و جهان‌داری با امتیاز و بسیار غدار و مکارند. در خدعه و حيله مشهور روزگار و نخستین ایشان تجار و بازرگان بودند و بدون لشگر و سلطان.» (اکسیر: ۴۹۴)

ذکر انگلستان به تحف و هدایایی است که به دربار گردون سقف می‌فرستند که از آن میان توپخانه خیلی پیشرفته مورد نیاز پادشاه بسیار معروف است. (اکسیر: ۹۲ و ۱۲۱) نکته جالب آنجاست که در میان شاهزادگان و نخب و نخبگان ایرانی تنها یک نفر است که در کتب اهالی فرنگ بسیار تأمل و درنگ کرده و زبان اهل فرنگ از اروپا و فرانسه و روس را نیکو می‌دانسته است. (اکسیر: ۱۳ و ۲۱۵) در یک غلو آشکار عباس میرزا را حکمران ترکستان و فرنگ دانسته: «غافل از آن که آن وجود فایض‌الوجود بود که معلمان قاعده‌دان از دول رابع فرنگ آورد و رسم باسمه‌زنی و تفنگ‌زنی و توپخانه را او به تقلید از فرنگیان رواج داد و همو بود که امتعه و اقمشه فرنگیان کافر را در ایران رواج داد ولی ایرانیان در تقلید و رونوشت‌سازی از قاعده‌دانان فرنگی بهتر عمل کردند.» (اکسیر: ۴۰۸ و ۴۰۹ و ۴۱۰ و ۲۹۱ و ۱۳) فرنگیان را به علم سفید شناخته است که در جنگ نشان امان است و به پارلمند: «که انتظام امور ایشان به کنکاش است و اهل مشورت خانه که به اصطلاح آنها پارلمند نامند.» (اکسیر: ۴۹۴ و ۳۴۷) و این البته در کی بسیار نازل و کاملاً تکنیکی از وجوه فرنگ، تجدد و غرب است ولی نکته مهم اینجاست که در آن دوره‌ای که او کتابت می‌کرده، بدون مجامله غرب ناشناسی ناشی از خود برترینی‌های مصنوع‌نویسان قاجاری بوده است.

اعتضاد السلطنه، از مفهوم خود و خودی در کی نازل و در عین حال مبالغه‌گون و تفاخر آمیز دارد. از لشگر قیامت اثر و عساکر آیات نصرت رأیت و ظفر مائری سخن به میان می‌آورد که کشور را مسخر و دشمن را هلاک کرده‌اند و شورش و انقلاب الواط و یاغیان را در نطفه خفه کرده‌اند. (اکسیر: ۵۱۱ و ۵۱۲ و ۱۸ و ۳۱۹ و ۱۴۲) وزرای سلطنت پادشاه افرادی نظیر بوذرجمهر هستند (اکسیر: ۵۵ و ۲۴۲) که به مجلس کنکاش دولت دعوت می‌شوند و برای انتظام امور مردم به استخاره و استشاره می‌نشینند و مد نظرشان تنها آسایش مملکت و رعایت رعیت است. (اکسیر ۴۸۱ و ۱۳۷ و ۴۴۰ و ۵۴۵) گرچه

عوام را کالانعام و دارای فکر خام می‌نامد و می‌داند که ابله‌ی‌شان در قتل گریبایدوف به همراهی علمای ظاهر بین فتنه‌ای برپا کرد و آنان را تا ابد مخدول خواند (اکسیر: ۱۲۸ و ۱۶۱ و ۵۹۵) «خاصه عوام کالانعام را که چیز تازه نزدشان لذت بی‌اندازه دارد اگرچه اختراع دین باشد و بازار را آشفته می‌خواهند اگرچه خون‌ریزی و کین.» (اکسیر ۹۹) ولی علمای عامه را نیز مردود می‌شمرد و آنان را زهادی خودبین که به یاوه‌گویی مشغولند و دل در گرو کار دین و دولت ندارند می‌نامد (اکسیر: ۱۳۴ و ۴۱۵ و ۱۶۱) تا تکلیف خود را یکسره معلوم کرده باشد. مجاهدین سپاه اسلام را می‌ستاید که بدون قاعده جدید و نظام نو به رزم با روس منحوس پرداختند و از ناموس دین و دولت دفاع کردند و مقدم روس را بر ناموس مقدم نداشتند و فیروز بازگشتند. (اکسیر: ۳۷۴ و ۳۲۷ و ۳۵۴ و ۳۲۴ و ۵۱) با این حال نمی‌تواند از یاد ببرد که ما از روس بی‌ناموس شکست خورده‌ایم؛ لذا با این عبارت پردازی منشیانه رفو می‌کند که «دریای مواج جذر و مد لازم دارد» (اکسیر: ۱۶۰) و یاد آور می‌شود که اساس حرب و جنگ را فرنگیان از پادشاهان اسلام پناه فراگرفته و تقلید کرده‌اند: «اهل فرنگ در نزاع و جنگ این اساس را اقتباس کردند بدین سبب آنها قوی گردیدند و اینها ضعیف.» (اکسیر: ۳۹۰)

این نکته نشان دهنده آن است که او سرگرم ایجاد یک خود قوی و شکست‌ناپذیر در برابر دیگری است که غالباً به فتوحات سرگرم است. این کار دست کم کاذبانه و تمجیدگرانه است ولی نمی‌تواند از یاد ببرد که همین خود شکست‌ناپذیر که فتوحات رشک‌انگیز دارد در هنگامه فسخ عزیمت سلطنت و عدم وجود پادشاه در محاصره بسیاری از مدعیان قرار می‌گیرد که به تاج و تخت کیانی گوشه چشمی دارند و پادشاه پیروز بعدی مجبور است عمری را صرف کند و نیرویی را هدر دهد تا همین خود دیگر شده، خصم درون، را مغلول کند و البته اگر رجلی در مدد و کمک پادشاه تیز و مغرورانه براند او را به انواع تهمت‌ها می‌آلایند که در آن میان صدراعظم‌های پادشاهان قاجاری همیشه به عنوان یک دشمن در نظر منشیان قاجاری بوده‌اند. (اکسیر: ۴۳۷ و ۱۶۵ و ۱۶۶ و ۴۱۹) اکسیر «خود» نزد علیقلی میرزا ملغمه‌ای از خودپسندی و خودستایی و خود مغمومی و خودفریفتگی و خود ناباوری است و نمی‌تواند درمان‌گر باشد چون درون خود را نمی‌بیند. عنصر دیگری نزد اعتضاد السلطنه به دو شقی انشقاق می‌یابد؛ یکی خصم درون است و دیگری خصم برون که یاغیان و متمردانی هستند که در درون چارچوبه سرزمین ایران می‌زیند و در هنگامه در دریای پهناور مخالفت شناورند و نایره فتنه

آن بوالهوسان پراکندگی میان ایرانیان می‌آورد. آنان را کلب نمک‌شناس می‌نامد که می‌بایست از سرهای آنان منار ساخته بشود و از حلیه بصر عاری شوند. (اکسیر: ۸۶ و ۴۶ و ۱۴۹ و ۱۳۳ و ۵۳ و ۵۲۲ و ۵۱۳ و ۷۵). «کشور ستانی و کشور گشایی خاقان نیز به آن است که به خصم برون نظر نیفکند بلکه زمین از لوٹ وجود این نمک به حرامان پاک گرداند» (اکسیر: ۸۰) تا پیش از ورود غربیان و فرنگیان به ایران، «دگری»، همان خصم درون بود و تاریخ نویسی دستامد جنگ و جدال زورآوران داخلی با همدیگر بود و آن کس که از این کوشش و کشش سرفراز بیرون می‌آمد تازه فرصت می‌یافت خصم برون را هم به چالش بکشاند. (اکسیر: ۷۵ و ۱) به دلیل دو جنگ بزرگ ایرانی‌ها با روسها، بزرگترین و موحش‌ترین خصم برون از نظر نویسنده، همانا روسها هستند که به صفاتی از قبیل بی‌فرهنگ، فرقه بد نهاد، خلقی منفورتر از مار و مور، خس و خار، قوم شوم دارای غرض و مرض، مفسد، عهدشکنان، قوم بی‌دین و فرقه منحوس موصوفند. (اکسیر: ۳۴۷ و ۳۳۳ و ۳۱۸ و ۱۵۳ و ۱۵۲) نویسنده خواهان آن است که آن روسهای بی‌شرف از شرف حیات دور شوند. زیرا وی کین روس را برابر اصل دین می‌گیرد و خواستار محاربات عظیم با آنها می‌شود. (اکسیر: ۱۲۴ و ۱۵۵ و ۳۱۹) در قتل آنان نیز آیه دابرقوم الذین را فراز می‌کند که ظالمانی بی‌صفتند (اکسیر: ۳۲۱) ولی زمانی که واقعیت قضیه را می‌فهمد که روسها بسیار قوی‌اند و جنگ با آنان به صلاح نیست، قید می‌کند میل پادشاه متارکه است و صلاح در مصالحه. (اکسیر: ۱۳۰) اگر از روسیه، خصم برون، شکست خوردیم با بیت:

چنین است رسم سرای سپنج      گهی پر زمهر و گهی پر ز رنج

(اکسیر: ۱۵۵) آن را توجیه می‌کند ولی خود را از تک و تاز نمی‌اندازد و روسها را سگ می‌نامد که سگ روباهی نازورمند است که شیر ژیان، ایران یا «خود»، را نمی‌تواند گزندی برساند ولی تنبیه و توجیه را به هم می‌آمیزد و صلح قبل از شکست را موجه می‌داند:

سرچشمه باید گرفتن به بیل      چو پر شد نشاید گذشتن به پیل (اکسیر: ۱۰۹)

اعتضاد السلطنه اعراب را حشرات و عثمانیان را بد نهاد و کافر و حرامی و نمک‌شناس و چپاولگر می‌نامد (اکسیر: ۱۱۲ و ۱۱۳ و ۳۵۷ و ۳۵۸ و ۳۶۲) که کلیسا و کشیش آنان را باید آتش زد و مقتول ساخت. (اکسیر: ۴۸) وی انگلیسی‌ها را فرقه ابلیس تلبیس و ملون به لباسهای مختلفه تدبیر و حقه و تزویر و نیز ناکتین ایمان و ناقصین پیمان و شیر و پلنگ درنده وش (اکسیر: ۴۹۸ و

۴۹۷ و ۴۹۵ و ۴۹۳) می‌نامد و افغانها را علی‌رغم آن که به کیش اسلامند، اهل کفر و ظلام و غول و لایق مغلوب شدن بر اثر جهاد و پشه و مورلنگ می‌نامد (اکسیر: ۴۸۶ و ۴۶۰ و ۴۵۹ و ۴۸۷ و ۴۹۸) و افغانه نافرجام را مکار و مزور می‌داند که از آنان نسیم صدق و اخلاص به مشام نمی‌رسد. (اکسیر: ۴۶۹) بنابراین خصم درون و بیگانه هر دو در کار اضمحلال پادشاهی خاقان کشورگشای کشورستان هستند و او به جز رزم و بزم کاری ندارد.

عبدالرزاق بیگ دنبلی در کتاب *مآثر السلطنه*<sup>(۱)</sup> که مختص تاریخ جنگهای ایران و روس است، در سر مقاله و سخن آغازین سبب تحریر کتاب خود را چیزی جز قلم‌فرسایی به امید نان و پادشاه‌ستایی از بیم جان نمی‌داند: «فرمان از ایوان سلطنت براین بنده بی‌بضاعت ... و رسید که ... به تحریر در احوال پادشاه خجسته مآل پرداز و محاسن دولت جاوید قرار را تاج افتخار اخبار سلف ساز.» (مآثر: ۴) ویژگی نخست همان پذیرش فرمان ملوکانه است ولی چبودگی آغازین آن مکتوب، هویت مذکرانه و مردانه‌ای است که بر سراسر کتاب حاکم شده است؛ از زن‌هنگامی سخن به میان می‌آید که شرف همخوابگی و سعادت همخوانگی با امیر و شاهزاده‌ای را یافته باشد (مآثر: ۵۹) یا هنگامی که پادشاه فتحی به کارنامه کم مقدار خود افزوده باشد که در آن زمان صحبت از غالیه مویان نازک میان به میان می‌آورد. (مآثر: ۱۱۸) همچنین از زنان یا هیچ اسمی در سراسر کتاب نیست و یا اگر هست از آنان به عنوان عجزه سخن گفته شده که وظیفه پادشاه را در حفظ نفوس و ناموس آنان برشمرده شده است. (مآثر: ۲۸۶)

عناصر ایرانی هویت نزد مفتون دنبلی به تکرار و تکرر تقویت شده و او از آن بسیار بهره برده است. اهمیت تاج و دیهیم شاهی نزد او مهم تلقی شده و با بهره‌گیری از عهد قدیم سلطنت خاقان کشورستان به جمشید سلطنت خورشید تلقی شده است. (مآثر: ۳ و ۳۹ و ۲۶۱ و ۲۵) پادشاه عماد اسلام و اسلامیان است که همت ملوکانه و صلاح اندیشی‌های دولتی‌اش را مصروف دین و دولت و انتظام ملک و ملت نموده و رأیت دینداری و عدل و داد را برافروخته است. (مآثر: ۸ و ۱۴ و ۳۱۲ و ۱۲۹ و ۳۸۲) عبدالرزاق، رأی پادشاه را نمودار عقل کل دانسته و فرمانهایش را قضا جریان و واجب الادعان تلقی کرده که حکم خسرو دین است و انتظام و انتساق مهمات ملک و مملکت در ید قدرت اوست.

۱. از این پس به نام «مآثر» در درون متن ارجاع داده می‌شود.

(مأثر: ۲۳۹ و ۴۶ و ۱۶۵ و ۱۸۰ و ۱۹۰) «هموست که وضع روز مظالم فرموده و اشاعت عدل و داد را وجه همت خود ساخته و دربار خود را معدلت مدار کرده و مجازاتهای پادشاهانه و سیاستهای ملوکانه فرمایش نموده است.» (مأثر: ۳۸۸) سکه و خطبه به نام نامی خسروانه پادشاه بوده و اوست که پادشاه دین و دنیا است و مشورتخانه و دیوان مبتنی بر شرع و عرف در سراسر مملکت رایج ساخته است. (مأثر: ۳۱۷ و ۳۱۰) جشن نوروز را به عنوان یک سنت دیرپای ایرانی بر پا می‌ساخته و خود برفراز تخت جم می‌نشسته و به ساختن مهمات ملک و ملت مشغول می‌شده و رایات کشورگیر پادشاهی را علیه خصم درون و برون برمی‌افروخته است. (مأثر: ۲۴۹ و ۲۴۶ و ۳۲۴ و ۳۳۵) «چون جمشید خورشید از طارم حوت به ایوان حمل تحویل کرد خاقان ممالک عزت و فیروزی از برای جشن نوروزی به تخت مرصع قرار گرفت و به طریق عادت تمامی امرا و وزرای وزین رأی صاحب سعادت از نوال احسان بی‌زوال جیب و دامن امید را مالامال کردند و بعد از انقضای ایام جشن و سرور همت عالی نهمت به ساختن مهمات ملکی مقصور فرمود.» (مأثر: ۱۶۵)

نویسنده مؤثر سلطانیه، اخلاق سلطنت و رویه ملک‌داری پادشاهان را در حد کمال و بی‌عیب و نقص دانسته و افشا نکردن سرانجام کار یک معاهده را رویه‌ای نیک عهدانه می‌داند که پادشاه به آن متعهد بوده است. (مأثر: ۲۰۹) وی پادشاه را در اطوار و آداب دیپلماتیک، بسیار متبحر می‌داند به آن معنا که «شخصی زبان‌دان و رسولی چرب زبان» را مأمور خود در دربار سایر پادشاهان می‌کرده است. (مأثر: ۱۹۲) عبدالرزاق دنبلی، سلطنت و پادشاهی را پایه و بنیان همه پدیده‌های سیاسی و اجتماعی در ایران می‌پندارد و از این حیث مبانی اقتدار قاجاری را به سنت ایرانی متصل می‌گرداند و حقانیت آغازین سلطنت خاقان قاجار را از عهد کیکاووس و جمشید پی می‌گیرد. در باب برسازنده اسلامی هویت در تاریخ‌نگاری دنبلی نیت‌خوانی نمی‌کنیم ولی یادآوری آن را بایسته تلقی می‌کنیم. به یاد داشته باشیم که عبدالرزاق تاریخ جنگ‌های ایران و روس را می‌نوشته و کمتر می‌توانسته است از عناصر ایرانی و به ویژه سلطنتی هویت مدد گیرد؛ بلکه بیشتر مجبور بوده است این نوع جنگ را جهاد علیه کفار بنامد تا بتواند از درون مایه‌های اسلامی استمداد جوید. عبدالرزاق، پادشاه را حامی اسلام می‌داند که ظل رأیت سپاه اسلام را به غیرت‌مندی دین و خدمت دولت طویل‌تر کرده است و از خداوند می‌خواهد که باطن ائمه اطهار مددکار او باشد و به ویژه حضرت معصومه را که علت نهای

آفرینش نامیده است یار و یاور او می‌نامد. (مأثر: ۷۰ و ۳ و ۲۲۴ و ۲۶۴ و ۱۵۷) نویسنده تأیید الهی را پشتوانه طالع شاهنشاهی می‌نامد و دولت ابد بنیان را برابر با حبل متین می‌خواند که باید به آن توسل جست و از حضرت حق می‌خواهد که پروردگار حافظ وجود مبارک او باشد. (مأثر: ۲۹۸ و ۲۹۵ و ۲۹۱ و ۳۵۰ و ۳۷۲) لشگرکشی‌های پادشاه را به مصلحت اسلام و اسلامیان می‌داند و در هنگامه فتح و ظفر توسل به ائمه و پیغمبر را کار عادی دربار شاهی می‌پندارد. (مأثر: ۳۶۵ و ۱۳۰) جنگ با روس را وسیله اعتلای کلمه حق، حفظ بیضه اسلام و جهاد می‌نامد که طی آن جماعت جهادیه شربت شهادت می‌نوشتند و سعادت می‌یابند که دیگران در آن سهیم نیستند. (مأثر: ۳۰۱ و ۱۳ و ۳۰۳ و ۱۴۵ مکرر) از آیه و ان یکاد برای دوری جهادگران علیه روس از چشم زخم نام به میان می‌آورد و روسیان را در آتش جهنم می‌پندارد. (مأثر: ۲۸۴ و ۱۴) پادشاه کشورگشا را خسرو پاک دین می‌نامد که متوسل به ائمه معصومین است و تعمیر و تذهیب قبه‌های طاهره و معماری مشاهد شریفه متبرکه را وظیفه خود می‌پندارد. (مأثر: ۶۳ و ۴۶ و ۵۳) سرکوبی یاغیان دارالایمان قم و دارالارشاد مشهد را موجب امیدواری و دعای مردم می‌داند. (مأثر: ۴۶ و ۱۷۰) اذعان می‌کند که اجساد شاهزادگان و امیران با حفظان قرآن و قراء داود الحان در مشاهد شریفه طواف داده می‌شده و سپس در اماکن مقدسه به خاک سپرده می‌شده‌اند. (مأثر: ۳۱ و ۲۴۵) حتی سربازان و لشگریان هم منسلک در سیر و سلوک دینی و مناسک شرعی‌اند و علماء و مجتهدین و فقها هم طبق شرع انور نبوی عمل می‌کنند و آداب دینی را به جا می‌آورند: «دانا یان و صاحب سوادان از جانب علما و مجتهدین به هر قریه و بلد تعیین رفته که عوام را رسوم جهاد و قواعد صلوه و صیام و رسم عدالت و مروت آموزند ... و واعظ و پیش‌نماز تعیین گشته که در بلاد و قبایل مسائل جهاد آموزند و سپاه و سرباز و پیاده و سوار و مجاهدین هر دیار را به حد رسوم شرعیه آگاه سازند و نماز را در پنج وقت به جماعت گذارند و حدود شرع را مرعی دارند.» (مأثر: ۱۴۰ و ۳۲۶) از سوی دیگر به دلیل رویارویی مستقیم ایران و روسیه، که از بلاد فرنگستان محسوب می‌شود، عبدالرزاق بیگ به واسطه گزارش آن چه که در جنگ اتفاق می‌افتاد بیشتر با مسأله فرنگ و فرنگی برخورد می‌کرده و روایت نسبتاً مشروح‌تر و دقیق‌تری از غرب و تجدد، نسبت به علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه، بیان نموده است. به قول او در زمان عباس میرزا و پیش از آن هنوز در میان ایرانیان رسم جدید و قاعده متین تیراندازی و توپ‌اندازی به شیوه فرنگیان متداول و مرسوم نبوده

است و ایرانیان بی‌اندیشه به قانون فرنگ و نظام جدید مشق و حرب به جنگ با روسها می‌رفتند و البته شکستهای سخت می‌خوردند. (مأثر: ۱۹۷ و ۲۴۱ و ۲۴۲ و ۲۷۱) میلی به آموختن نظام حرب اروپا و وضع قلاع متین به شکل فرنگ و باروت‌خانه به وضع فرنگ در میان ایرانیان پدیده آمده بود و می‌بایست هندسه و قلعه‌سازی و توپ‌ریزی را از معلمین قاعده‌دان فرنگی فرا گرفت: (مأثر: ۱۰۰ و ۲۸۷ و ۳۰۸ و ۲۱۳ و ۱۳۲ و ۱۳۵ و ۱۳۷) «حضرت نایب‌السلطنه توپچی‌ان چابک دست دوزخ شرار از انگلیس و فرانسه چون مسترلنزی و غیر او تعیین و مقرر فرمود و جوانان تنومند دلیر باغیرت قاعده‌دان توپچی گرفتند و بنای مشق کردن نهادند و کوره توپ‌ریزی و چرخ سوراخ کردن توپ به وضع فرنگ ساخته گردید.» (مأثر: ۱۳۳) «... زیرا فرنگیان سرآمدان روزگار محسوب می‌شوند که تصنعات عجیبه و فنون غریبه دارند به حدی که تاکنون روزگار به خود ندیده که مانند آنها کسی و مانند فنون آنها چیزی آمده باشد.» (مأثر: ۳۹۲ و ۳۹۳ و ۲۵۸) «پتر اول چون به پادشاهی رسید قاعده‌ها نهاد با صغر سن مانند سایر قرالات فرنگ مشق قاعده و نظام جنگ و آداب میدان حرب و تحصیل نام و ننگ می‌نمود ... مردم را حکم به سیاحت نمود و جماعت روس را که آن زمان حکم حیوانات و بهایم و سباع داشتند به دایره آدمیت آورد و خود در انتظام نظام مملکت می‌کوشید و در اندک زمانی سی‌هزار سپاه به نظام آورد و به تدریج ارباب صنایع از هر جا روی به مملکت روس آوردند و انتشار صنعت‌های خوب کردند و صنایع آنجا نیز مثل سایر قرال فرنگ شهرت کرد.» (مأثر: ۱۰۰ و ۱۰۱) مفتون، دلیل شکست ایرانیان را در جنگ با روسها آن می‌داند که معلمین انگلیسی در کار نبودند و توپچی‌ان جوان ایرانی استقلال در کار نیافته بودند. ولی پس از تقلیدهای تکنیکی فراوان ادعان می‌دارد که حتی خیام اردوی پادشاهی بالتمام موافق نظام فرنگی مساوی و موزون گام بر می‌داشته‌اند، تا جایی که حتی پزشک اردو نیز یک جراح فرنگی بوده است. (مأثر: ۲۹۶ و ۲۵۵ و ۲۴۹) نویسنده این بخش از هویت را تمجیدگرایانه می‌نگرد و به خاطر می‌سپارد، زیرا معجزه را در تکنیک دیده که توانسته است بهایم و سباع را آدم کند. عنصر خودی هویت نزد مفتون کما بیش مغشوش ولی به واقع قضایا نزدیک‌تر است. گرچه غلو و اغراق‌گویی نیز معمول و معهود کاتبانی چون اوست. از آن دست روایاتی که با اغراق‌گویی همراه است، در باب لشکر ایرانیان می‌باشد که آنان را فولاد جگر و قیامت اثر می‌نامد به طرزى که سپاه سلیمان و جمشید هوشمند و حشمت تیمور و اسکندر را



از خاطرها زایل می‌کند (مأثر: ۵۵ و ۲۳۵ و ۳۰۵) ولی بدون درنگ، از بی‌نظامی لشکر ایران و اسلام به عنوان عامل اصلی شکست در مقابل روسها یاد می‌کند و نشان می‌دهد آن تشبیه به چنگیز در امر ولایت‌مداری و سلطنت تنها از باب کسب حقانیت است. (مأثر: ۳۵۵ و ۳۵۶ و ۱۱۹) دنیا را وحشت‌آباد جهان می‌نامد که در آن ممالک محروسه ایران توسط جمهور متصدیان اداره می‌شود. (مأثر: ۲۶۸ و ۷۴ و ۹۵) پادشاه را رعیت‌نواز و رعیت‌پرور و خدیو مرحمت‌کیش می‌پندارد که سطوتی ملوکانه دارد و مانع هدم و نهب و غارت لشگریان است و به جلال امور جهاننداری مشغول. (مأثر: ۱۳) بخشی از خود، دگری یا خصم درون شده است، زیرا از یک سو با کشته شدن یک پادشاه که او آن را زوال پس از اقبال نامیده است، سرکشان و دل‌های رمیده عزم رزم می‌کنند و از دیگر سو، وطن به معنای معهود و مألوف آن در ایران قاجاری غایب بوده و حتی پادشاه مجبور بوده است برای سرکوب یاغیان از فرقه‌ها و دسته‌های تفنگچی کرمانی و لاهیجانی و مشهدی و یزدی بهره بگیرد و آنان نیز پس از اتمام کار به دیار خود می‌رفتند و آهنگ موطن خود می‌کردند. (مأثر: ۲۸۲ و ۳۰۰ و ۲۸ و ۲۹ و ۲۴ و ۳۰۹) زیرا پادشاه مصلحت در مصالحت می‌دید. (مأثر: ۳۰۶) دگری یا خصم برون نیز هنگامی می‌توانست خودی شود که اسلام می‌آورد: «خاصه که تمامت آنها از سالدات روس می‌باشد چه در اوقات جنگ دستگیر شده و چه از سپاه روس روگردان شده دست توسل به دامان مرحمت‌نایب‌السلطنه‌العلیه زده تمامت آنها را به شرف اسلام مشرف نموده و همگی را صاحب‌خانه و کوچ و اهل و عیال نموده‌اند.» (مأثر: ۲۵۶) حتی در جنگ که آیین فرنگ بود این اسلام و اسلامیان بودند که برتر می‌نمودند: «لیکن چون در جنگ و جهاد آیین پیشین اسلامیان مرعی و معمول نبود کار جنگ بروجه دلخواه ساخته نمی‌شد و نواب‌نایب‌السلطنه به نظر دقت ملاحظه فرمودند که جنگ فرنگ همان نظام است که خداوند مجید در قرآن حمید اشاره به آن فرموده و سپاه ایران نظام قدیم را از دست دادند و همان قاعده را مخالفان به دست گرفتند.» (مأثر: ۱۳۰ و ۱۳۱) خود عبدالرزاق بیگ دنبلی یک خود کم و بیش واقع‌بینانه ولی درعین حال نوستالژیک و مغموم است به همین دلیل کوشش فراوان می‌کند که حتی با اغراق‌های متلون یک خود سامان یافته و فربه را بپروراند. شکست‌های پیاپی ایرانیان از روسها که رقمزد صفحات مکتوب او شده مانع از آن است که با یک خود سلیم و نعیم مواجه شویم.

عبدالرزاق دنبلی خصم یا بیگانه را نیز در دو سطح مطرح می‌کند: خصم درون و خصم برون؛

که از هر دوی آنها می‌بایست احتراز جست. ولی شگفت آن که مکتوب او بیشتر به خصم درون پرداخته و علی‌رغم آن که کتاب او شرح ماوقع حرب خصم برون با ایرانیان است آن را مغفول عنه رها کرده است. در اثر وی خصم درون به حدی قوی است که خاقان کشورستان و کشورگشا درفش کاویانی را در قمشه می‌افرازد و نایره حرب و جدال می‌فروزد و مثل برق بر سر کسانی وارد می‌آید که مدهوش باده غفلت‌اند و زیاده‌سری می‌کنند و بانی فسادند و سبک‌سری و یاغی‌گری و خودنمایی می‌کنند. (مأثر: ۱۱ و ۱۵ و ۱۶ و ۵۵ و ۵۶ و ۷۲) پس از فرونشاندن طغیانها، که با کله منار ساختن از سر مردم شهر و مستأصل گردانیدن مردمان و عاقل نمودن مردمان از حيله بینایی، به دست می‌آید، یاغیان طوق بندگی و قلاده اطاعت برگردن می‌آویزند. (مأثر: ۳۲ و ۱۸ و ۱۰) دستگیرشدگان بعد از نابینایی در دم خونپاره دوزخ شرار نهاده می‌شوند تا بخل وجودشان به سیاست برکنده شود، سرها بی‌تن و تن‌ها بی‌سر می‌شود، جوی خون از گلوی اکراد بی‌بنیاد گشاده می‌گردد و کشتن و بستن و شکستن و خستن و ویران کردن عادت متعارف خاقان می‌شود. (مأثر: ۳۶۳ و ۴۴ و ۱۷۹ و ۷۱ و ۳۷۰) امرای بی‌عقل و رأی که هریک در گوشه‌ای متفرق‌اند و در سر بی‌مغز خیال خام می‌پزند و از خوان عوارف حضرت اعلی‌زیاده بر قابلیت بهره‌یاب می‌شوند و از تنگ‌ظرفی سر از بندگی که عین آزادی است بر می‌دارند سر به خودسری و دست به غارت‌گری می‌زنند و در کام نهنگ بلا می‌روند و مانند ماهی در شبکه اضطراب می‌افتند. به همین دلیل جوی خون از کرمانیان و دیگران به راه انداخته می‌شود تا دیگران گرد بلا نگردند. (مأثر: ۲۳ و ۹۴ و ۳۲۳ و ۳۶ و ۹ و ۳۳) ولی نویسنده خصم برون یا دگری دیگر را کمتر معرفی می‌کند و کمابیش زهر قلم را می‌گیرد مثلاً افغانی را صاحب سپاه ضلالت، سیره عثمانی را به غایت تنگ‌ظرف می‌پندارد ولی در مصالحت و مصادقت با آنان از در خیر و صلاح مسلمین بیرون می‌آید. (مأثر: ۱۶۶ و ۳۷۵ و ۳۳۹ و ۳۲۷ و ۳۵۲) زیرا آنان تحت فرمان وسوسه‌های نفس بد فرمان و سگالش زیاده‌سران هرزه درای‌اند که به اندک بهانه‌ای جاروب نهب و غارت بر پیوندهای دو کشور می‌کشند. (مأثر: ۱۶۸ و ۲۲۶) روسها را قلیل الفهم و کند ذهن می‌داند که تجهیزات خوب و مناسب و مکفی دارند و دست تطاول و خرابی به مضافات می‌گشایند. (مأثر: ۱۰۴ و ۱۰۵ و ۱۶۲ و ۳۹) آنان را همیشه به بدترین طریق بازنده می‌پندارد و همیشه آنان را در حال طلب صلح از ایرانیان می‌بیند. (مأثر: ۱۸۴ و ۲۰۲ و ۲۰۵) ولی از یاد می‌برد که حتی آن فرانسوی کاردان فهمیده بود که سپاه روس ظرف

چند روز لشگر ایران را نابود می‌کند بنابراین سازش بی‌تکلفانه را با روسها به فتوای عقل می‌پندارد (مأثر: ۱۶۳ و ۱۸۲ و ۲۱۴) و توجیهی گران نیز برای آن می‌آورد: «صاحب دولتان را غلبه درهزیمت‌ها و فزایشها در کاهش‌هاست. پادشاهان قوی مکنات امتحان بیشتر دیده‌اند و پیغمبران بلند رتبت زهر بلیت بیشتر چشیده‌اند. صافی گهران شناسند که جذر و مد دریای طوفان‌زای راست و صاحب‌نظران دانند که ارتفاع و انحطاط در حرکات آفتاب و ماه پیدااست.» (مأثر: ۲۹۳) تردید و تحقیق یک فرنگی را در فلسفه اسلامی، غایت خبث طینت می‌نامد. «و این طرفه که اگر پیش از این یکی از اهالی ایران یکی از اهل فرنگ را در این بلاد می‌دید از وضع و هیأت و لباس ایشان می‌دانست که در چه سمت است و پای تخت هر یک کجاست. درین عهد همایون و دولت روز افزون از یکساله و ششماهه راه از جماعت انگلیس و فرانسه و روس از طرف هندوستان و اسلامبول با اشیای نفیسه و اجناس غریبه به دربار گیتی مدار تردد می‌نمایند و تحف و هدایای خود را از نظر اشرف می‌گذارند.» (مأثر: ۱۴۲) وی به همین سادگی استعمار و استثمار را فراموش می‌کند و دل به آن خوش می‌دارد که فرنگی برتر است، «آن هم در کار قماش ماهوت که ایرانیان هرچه تلاش کردند نتوانستند مانند فرنگیان شوند ولی اکنون به اهتمام تمام از آنان بهترند.» (مأثر: ۱۴۳) بنابراین سرکوب و اضمحلال خصم درون، که همگی متصف به یاغی‌گری و تمرد می‌شوند و این خود، فراموشی شورشهای مردمی را به قلم آن چنانی او آورده، مهم‌تر و چشم‌گیرتر از مقاتله و رویارویی با خصم بیرون است.

جهانگیر میرزای قاجار، پسر سوم عباس میرزا نایب‌السلطنه و برادر خسرو میرزا که او نیز به واسطه عضویتش در هیأت عذرخواهی از قتل گریبایدوف شهرتی به هم زده است، هر دو بنا به پیشنهاد میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام و دستور محمدشاه نایبنا شدند. وی کتاب *تاریخ نو*<sup>(۱)</sup> را، که نادر میرزا آن را *تاریخ جهانگیری* خوانده است، در زمان نایبنایی نوشت که در حقیقت ذیل تاریخ قاجاریه عبدالرزاق بیگ مفتون دنبلی یا *مأثر السلطنیه* محسوب می‌شود. هنگامی که یک امیرزاده به نگارش تاریخ دست می‌یازد معلوم است که افزون بر حصول عبرت از گذشته در آینده، می‌خواهد ایفاگر تعهدی باشد که به عنوان یک شاهزاده قاجاری متکفل آن شده است. ثبت وقایع از سوی داعی دوام دولت

۱. از این پس به نام «نو» در درون متن ارجاع داده می‌شود.

پادشاهی نشان از استاد فرمودگی مکتوب دارد. زیرا خود را دعاگوی دوام دولت پادشاهی و سلطنت بهینه قاجاریه می‌نامد و نسخه شریفه خود را تقدیم به محضر سلطنت می‌نماید (نو: ۱) آن گاه خرمی و شادکامی می‌افزاید که پسندیده پادشاه جهان آید. (نو: ۳۴۷) اما این کتاب نیز سراسر ذکر جنگ و رزم و نبرد است و شرحی و صاف از تاریخ پادشاهان را در بر دارد و هیچ نمودی از سرنوشت مردم و وضع علوم و شیوه معیشت در آن نیست. (نو: ۲۳ و ۲۴) عنصر ایرانی هویت به تعریفهای غالی و عالی از پادشاه مختص شده که «رونق فرمای نظام ممالک است، خاقانی است خلد آشیان که اعقل و اکمل پادشاهان اسلام است و اعقل عقلانی زمان و پادشاه جهان است، شجاعت فطری دارد و اعظم ارکان دولت علیه و فرمانفرمای والی‌هاست، گرد سم سمند مبارک اولایق توتیای دیده امیدواری است و دولتی خداداد که به نفس نفیس خود متوکلاً علی ... به رزم، عزم می‌کند.» (نو: ۳۲۸ و ۴۳ و ۲۳۷ و ۲۹۵ و ۴۱ و ۸۲ و ۱۴ و ۱۴۹ و ۲۰۸) «دولتی قوی بنیاد است که خلقت سرپرستی رعایای ایران در عالم غیب زیب پیکر پادشاهان قاجاری شده و تخت کیانی او را صاحب فرّ و شکوهی کرده که نشستن بی‌جا بر آن سبب از دست دادن گردن است، خلیق آستان بوس پادشاهند و هراز چندگاه به شرف دست‌بوسی نایل می‌گردند؛ زیرا در ممالک محروسه، اهم و الزام مصلحت دولت علیه ایران در آن است که: همه مملکت تا در حکم یک تن نشود چگونه استقامت پیدا خواهند نمود.» (نو: ۱۸۹ و ۳۲۰ و ۵۴ و ۲۸ و ۱۱۳ و ۲۳۱ و ۲ و ۳۲۵ و ۴) «هرچند که پادشاه مصلحت دولت خود را بر خلاف خیالات مردم ببیند و بداند حال اگر لشگر ایران بی‌نظام و سرباز است و رعیت در ناامنی و مملکت در خرابی، اگر صلاح به مقاتله است، رزم؛ اگر مصلحت در متارکه است، بزم؛ حتی اگر در جنگ کشته شدن سربازان ایرانی مانند برچیدن دانه توسط خروس باشد.» (نو: ۸۰ و ۸۲ و ۷۸ و ۹۷) پادشاه نشان و رایت خاصه‌ای دارد که همانا علم شیر و خورشید است و جزء علم‌های خاصه ایرانیان به شمار می‌رود. پادشاه به امر خود مجلس مصلحت برپا کرده که در آن با امنای دولت خود مشورت می‌کند و مجلسی است بهشت نشان از پادشاه جهان که در طی آن حکم به دادخواهی رعایای مملکت شده که قوام کلی دولت و ملت از آن ناشی شده است. (نو: ۶۲ و ۸۳ و ۱۴۹ و ۴ و ۱۸۷) عید سعید نوروزی به عنوان سنت دیرپای ایرانی پاس داشته می‌شود و تعیین ولیعهد برای بقای دولت و ملت و پادشاهی با رخت پوشانی قبای کیانی صورت می‌پذیرد. (نو: ۲۰۲ و ۳۳۷ و ۲۰۹ و ۲۴۸ و ۲۴۹)

برسازنده اسلامی هویت نیز به عنوان یک مؤلفه مدد رسان به عنصر ایرانی هویت که در آن تنها به تقویت سلطنت و پادشاهی توجه می‌شود، به کار می‌رود. پادشاهی آخرت مختص پادشاه دنیاست و این تقدیر خداوندی است که امر پادشاه مادام الحیات بر استعلا و استقامت قرار می‌گیرد و البته از تقدیر الهی چاره‌ای هم نیست. زیرا او به یاری خداوند متعال و با حمایت رعایای اسلامی و اسلامیان و علماء و مجتهدین، پادشاه اسلام و مأمور به حفظ بیضه اسلام شده است. (نو: ۷ و ۶ و ۱۶۷ و ۴۳ و ۱۴۰ و ۲۵۱) پادشاه ملهم از عالم غیب است و متوکل به خدا است، لذا دولت او متصل به دولت قائم آل محمد می‌شود. (نو: ۶۳ و ۱۲۴ و ۳۱۴ و ۳۱۵) پادشاه قاجاری همه همت خود را مصروف فصل نزاع بین بندگان خدا و حفظ دارالایمان و تزئید تعمیر و نوسازی مشاهد شریفه و مرقد های متبرکه نجف و کربلا و مشهد و کاظمین و قم کرده (نو: ۲۱۸ و ۲۲۰ و ۲۲۱ و ۸۲) و یاغیان را به ختم قرآن و مهر نمودن قرآن، ایمن می‌کند تا سرکشی نکنند و البته خود به شفاعت پیغمبر متوسل است و علی الدوام به زیارت مضاجع شریفه رضا و معصومه می‌رود و زیارت آن قبور را باعث فراموشی رنجها و غمها می‌داند تا جایی که علمهای مبارکه شاهنشاهی هنگامه فوت سیاه می‌شود و جسد شاهزادگان و امیرزادگان در حرمهای شریفه، کفن و طواف و دفن می‌گردد (نو: ۱۹۳ و ۲۱۹ و ۱۵۴ و ۱۵۲ و ۱۹۱ و ۱۴۶ و ۹۹) و به هنگام مرگ کلمه توحید بر زبان جاری می‌گرداند. لشگریانی که غازیان اسلام خوانده می‌شوند و علما و فقها از برای ترغیب و تحریض آنان به حفظ قلعه و بیضه اسلام، به میدان می‌آیند (نو: ۱۸ و ۱۹ و ۲۸ و ۱۸۷ و ۹۸): «چون ماه محرم هزار و دویست و چهل و دو داخل شد برای تعزیه جناب سیدالشهداء علیه اسلام تکایا بسته، علمای اعلام و مجتهدین صاحب احترام ... بعد از ذکر مصیبت حضرت سیدالشهدا لشگریان منصور را به جهاد ترغیب فرموده، شوری در میان لشگر منصور می‌انداختند.» (نو: ۲۹ و ۳۰) ولی این همه اذعان به اسلام و شیعه و سیدالشهدا تنها برای حفظ دولتخانه پادشاهی و عاملی در جهت نگاهداشت بنیان سلطنت، و نه حتی خاک وطن، بوده است.

عصر فرنگی و متجددانه نزد جهانگیر میرزای قاجار به دلیل تبخیر شاهزادگی و نیز بی‌نیازی مکتوب تاریخ نگارانه‌اش از تمجید و تعریف دیگری غربی، به نحوی ضعیف و البته کاملاً سطحی و تکنیکی به بحث کشیده شده است. وی تنها به دادن اطلاعات ناقصی از استیلا ناپلئون بر ولایت فرنگ و قانون استاتوس کو و اطباء حاذق فرنگی و طبیب انگلیسی نایب‌السلطنه و معلمان فرنگیه در

میان لشگر نظام و بروسکی فرانسوی معلم نظام و توپخانه و ماهوت‌خانه و قلعه به طرز فرنگ اکتفا می‌کند (نو: ۱۸۸ و ۱۸۱ و ۱۶۱ و ۴ و ۵ و ۱۱۵ و ۳۱۳ و ۷۵) ولی به حیرت هم می‌افتد: «قلعه ایروان از استحکام مکان محتاج به توصیف و بیان نیست و از کثرت ذخیره و آذوقه هر چه نویسند کم نوشته‌اند.» (نو: ۱۱) وی ایرانیان را هم قادر به تقلید تکنیکی دانسته است: «از ابنیه‌ای که عمارت فرمودند قلعه متینه عباس آباد است که در کنار آب ارس در خاک نخجوان ساختند. قلعه‌ای است که اگر نظیری برای او باشد در ممالک فرنگستان به ندرت مثل او یافت شود.» (نو: ۱۸۷) و حتی بالاتر از آن قادر به تغییرهای کیفی در تقلیدهای تکنیکی قلمداد کرده است: «اگرچه ظاهر نظام از دسته دسته ساختن لشگر و فوج فوج نمودن ایشان و حرکات تعلیم مشق تفنگ از ولایت فرنگ آوردند، ولیکن باطن نظام را مغز است و حقیقت آن است که به رأی متین و عقل دوراندیش خود منتظم و مقرر داشتند.» (نو: ۱۹۰) در آن میان ایرانیان نخبه‌ای بودند که به هر دلیل، در این مورد ویژه به دلیل حالات صوفیانه از امتعه و اقمشه فرنگی اجتناب می‌نمودند: «از ماکولات و ملبوساتی که از ولایت فرنگ می‌آورند مجتنب شدند و از آن تاریخ مادام الحیات قندروسی میل نفرمودند و ملبوس از اقمشه فرنگ را بدون شستن نمی‌پوشیدند.» (نو: ۶۴) ولی این نکته هیچ کمکی به او نمی‌کند تا بتواند چاره ساز پردازش سطحی و کاملاً ابزاری او از فرنگیان باشد. شگفت آن که در بررسی خودی درون و برون، بحث را ابتر در هروله‌ای میان خودپسندی و واقع‌بینی در می‌افکند که نمود و نمادی از عنصر خودی هویت را در درون نمی‌پروراند. از دولت ابد مدت و بی‌زوال و اردوی کیهان پو سخن می‌گوید. (نو: ۲۵۴ و ۲ و ۶) ولی بلادرنگ از بدشگونی اقتدار و بی‌دقت کار کردن لشگریان ایرانی در مقاتله بی‌حساب با روسیان توسط تنها لشگر زبده ایران می‌نویسد و می‌گوید که این شکستها موجب ملالت شده است و به امر نایب‌السلطنه مجلس مصلحت برقرار گردیده است تا به ماندن یا کوچیدن لشگر رأی گرفته شود (نو: ۳۱ و ۳۲ و ۴۱ و ۲۵۹ و ۵۲ و ۵۳) فرار لشگریان ایرانی را با العود الحمد و علیکم بالجماعه (نو: ۴۸) توجیه می‌کند و از خاطرش می‌گذرد که بنویسد ایرانیان از جنگ اول با روسها پند گرفته ولی اکنون عزم به رزم ندارند و مصلحت کل منعقد نشده بود هر چند مجالس مشاوره و کنکاش همگی ناشی از مغلوبی و مغلولی بوده است. (نو: ۳۴ و ۱۵ و ۸ و ۳۹ و ۱۸۰) جهانگیر میرزا تصویری مثبت از «خود» را به صورت آوردن معلمان مهذب الاخلاق برای شاهزادگان پیش می‌کشد (نو: ۱۳) ولی بدون درنگ

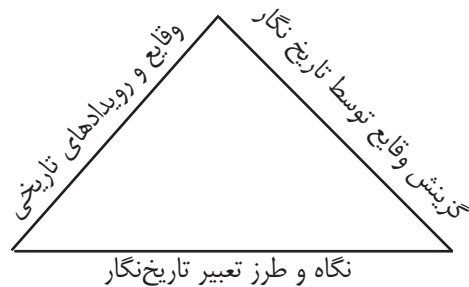
از گوش بریدن و دم توپ گذاشتن و تیرباران و سرکوب متمردان سخن به میان می‌آورد (نو: ۱۷۵ و ۱۰۷) توجیهی هم برای آن قضیه دارد. «در ایام فترت که تغییر در امور و رجال دولت به هم رسید و سررشته دولت گذشته از دست رفته اساس دیگر به پای کار آمد.» (نو: ۳۳۴) و این وضع موجبات پدیداری یک وضع مفسده‌انگیز شده است: «در حقیقت مملکت ایران را که قریب به آن شده بود که مثل ایام سلف ملوک طوایف گردد کلمه واحده فرموده.» (نو: ۱۸۷) و این نکته که یک کشور واحد، منتظم و امن را مد نظر آورده نقطه مثبت در تعریف و بازسازی مفهوم «خودی» از هویت و چپودگی است. ولی یک نکته شگفت‌آور نیز در کتاب خود آورده که اگر در تعبیر قدیم، که دیگر برای ما حجت نیست، بنگریم نشانه‌ای از تمرد است ولی اگر در وضع جدید و واژگان جدید به آن بنگریم نکته‌ای بس نویدبخش است و قابل قبول؛ به آن جهت که در آن زمان چنین فکر توسعه یافته‌ای می‌توانست مباحث آفرین باشد و مایه فخر: «در آن وقت جمعی از خودخواهان بر سر میرزا نصرا... صدر الممالک اجتماع کرده کنکاش می‌نمودند که باید دولت ایران را جمهور نموده و باید امورات دولتی را منوط به مصلحت دید جمعی ساخت.» (نو: ۳۱۷) نزد جهانگیر میرزا خصم برون یا دیگری همانند خودی بعضاً مبهم و کما بیش بی‌سرانجام رها می‌شود. کتاب او سراسر در باب مقاتله‌های ایرانیها با روسهاست. ولی این نکته مانع از آن نمی‌شود که او یکی دو سه خصم دیگر را نیز معرفی نکند و به چالش نکشاند، اما بر سر هر کدام از آنها با جمله‌ای رفع تکلیف می‌کند: «عثمانی یا رومیان قوی دست‌اند و فتنه‌گر که به تطاول با لشگرهایشان سرگرمند ولی صلح و متارکه با ارسال تحف و هدایا با آنان امکان‌پذیر است» (نو: ۳ و ۲ و ۵ و ۳۶۸) آشوب‌طلبان سرحدنشین بیگانه متخاصم دیگری‌اند که سخن‌های بی‌دولتانه می‌افکنند که البته باید آنان را منکوب و مغلول و بلکه مقتول کرد تا دفع کفار شود و تسلط کافران صورت واقع نپذیرد. (نو: ۲ و ۷ و ۸) روسها مفسده‌جو و قانون‌شکن و صاحب رفتارهای دشمنانه هستند و به هر دلیل و جهت باید از مقاتله با آنان پرهیز کرد. مصلحت در قطع نزاع محسوب می‌شود (نو: ۶۸ و ۳۷ و ۳۸ و ۵) زیرا تجربه در جنگ با روسها نشان داده بود که ایرانیان ضعیف‌تر از آنند که بتوانند از پس روسها برآیند. (نو: ۹ و ۴۱ و ۴۴) ولی در میان همین دیگری متخاصم که دژخیم‌ترین آنان نیز تعریف می‌شود، روسیانی که اسلام می‌آورند رعایای اسلام محسوب می‌شدند و از حالت خصم و دگری به خودی و دوست تبدیل می‌گشتند. (نو: ۳۳) ضعف‌های تکنیکی ما باعث می‌شد که ما حتی

سفارش‌های قاطعانه و متبحرانه ژنرال‌های روسی را به خوبی بشنویم و بپذیریم: «ای نایب السلطنه واضح و یقین است که رنج بسیار و کدورت بی‌شمار چه در جنگ سابق چه در این جنگ از دولت ما به شما رسیده و چون شما نایب السلطنه ایران هستید اگر به قاعده‌ای که در روزگار مقرر است شما بر تخت سلطنت قرار گرفتید، همیشه به این فکر باشید که به تلافی این غصه‌ها و کدورت‌ها اقدام نمایید. ولیکن من در عالم خیرخواهی و محبت به شما می‌گویم که همیشه صلح امپراتور را برای دولت خود نافع‌تر از همه کار دارید و جنگ او را با ضررتر از همه چیز شمارید.» (نو: ۱۱۰ و ۱۱۱) کمابیش اکثریت قریب به اتفاق کاتبان و منشیان و تاریخ‌نگاران عصر قاجاری، یک خصم بسیار مهلک و کشنده را شناسایی کرده بودند و آن تمرد و یاغی‌گری سرکشانی بود که در هنگامه فوت یک پادشاه گردنکشی می‌کردند و هر کدام جداگانه رایت استقلال بر می‌افراشتند و ادعای تاج و تخت کیانی می‌نمودند. بیم و واهمه‌ای که پادشاهان و نایب‌السلطنه‌ها و ولیعهدها داشتند همگی حکایت از این امر داشت و گرنه در مقابل افرنگ زور آور بسیار تسلیم بودند. جهانگیر میرزا از وضعیتی تجلیل می‌کند که فهم آن در زمینه سلطنت ایرانی، به ویژه قاجاریه، بسی مهم است: «امرا و اهالی ایران که بالطبع به خود سری مایل و به دول خارجه نرفته و از آداب دولتداری غافلند، اکثر اوقات در هنگام فرصت ظهور این جوهره خودسری‌ها را می‌نمایند.» (نو: ۳۱۷) بنابراین یک خودی سرکش و یاغی بسیار بدتر از یک دیگری بیگانه محسوب می‌شد و به همین دلیل انواع و اقسام شورش‌های داخلی صرف نظر از مردمی و غیرمردمی بودن آن به شدت سرکوب می‌شد به ویژه آن که اگر آن شورش سبقه و صبغه مذهبی نیز می‌داشت، قدرت سرکوبگرانه فقها و پادشاهان یکجا جمع می‌شد و نیروی سرکوبگرانه وحشت‌آوری را می‌آفرید. واقعیات تاریخی هرگز به صورت دست نخورده به ما نمی‌رسند. زیرا به صورت بکر و دست نخورده نه وجود داشته‌اند و نه می‌توانند وجود داشته باشند.

واقعیتها همواره از مغز وقایع‌نگار تشریح می‌کند و هموست که ترتیب روایت‌های تاریخی را به اختیار و انتخاب خود به سمع و نظر ما می‌رساند. در نتیجه هر وقت یک کتاب تاریخ‌نگارانه را به دست می‌گیریم توجه ما باید ابتدا معطوف به مورخی باشد که آن را نوشته، نه واقعیاتی که در آن مندرج است. از یاد نبریم که حتی تاریخ‌نویسان و تاریخ‌نگاران هم ابتدا به ساکن و از همان آغاز که قلم را بر صفحه سفید می‌دوانند نگرش و بینشی ویژه دارند که روایت خاص تاریخی خود را به آن



نگرش خاص مسبوق می‌کنند. گزینش رویدادهای تاریخی برای تحلیل پژوهشی روشمندانه نیازمند همراهی یک سه گوش است:



اگر رویدادهای تاریخی توسط مؤلف به طرز ویژه گزینش شوند و با نگاهی ویژه به آنها نگریسته شود و برای آن تعبیر ویژه و دلیل خاصی آورده شود در حقیقت می‌توان گفت که یک نگرش تاریخی مبتنی بر رهیافتی ویژه شکل گرفته است. مکتوبات تاریخی اعتضاد السلطنه و عبدالرزاق بیگ و جهانگیر میرزا در میان دو عرصه تاریخ‌نویسی و تاریخ‌نگاری حرکتی پاندول وار دارد ولی به کارگیری یک مفهوم خاص به نام هویت، که آن بر ساخته از برسازنده‌های ذهنی مؤلف است، به ما کمک خواهد کرد که آن سه متن تاریخی را در چارچوبه‌ای قرار دهیم که مبتنی بر نگره‌ای خاص باشد. اکنون می‌توانیم بگوییم اندک قدمی به سوی تاریخ‌نگاری قاجاری برداشته‌ایم. در تعریف هویت به معنای استناد به «خود»، هر سه متن مکتوب دارای همانندیهای چشمگیر هستند:

۱. ایران: کم پشتوانه، مردگیرانه برای اثبات سلطنت قاجاریه
۲. اسلام: عامیانه و پشتوانه ساز، توجیه‌گرانه برای تداوم سلطنت و نیز کسب حقانیت

آغازین

۳. وطن: فاقد معیار، باج و خراج‌گیرانه از سرحدات، فاقد شور و احساس سرزمینی
۴. ملت: کم تأثیر به دلیل مشحون بودن متن از روایت‌های پادشاهانه و ذکر فتوحات
۵. مردم: کم تأثیر و کم حضور، حضور تنها برای نگاهبانی از تاج و تخت و فاقد همدردی
۶. من: من غایب، من دیگر فرموده

۷. ما: فاقد اثر کاربردی، ناکارکرد، بی‌نیازی به عنصر ما با عطف توجه به تراکم حضور من

پادشاهانه

در تعریف هویت به معنای استناد به دیگری، هر سه متن مورد بررسی دارای همانندیهای شگفت‌آور هستند به حدی که به نظر می‌رسد برخی روایت‌های تاریخی را از روی دست همدیگر نوشته‌اند:

۱. بیگانه و دشمن: خصم درون، خصم برون، دگر ابداعی تاریخ نگار قاجاری هم درون، هم برون با خصلتی سرکوبگرانه و فارغ از همدردی

۲. اجنبی: ناشناس، فقدان آگاهی، قضاوت‌های احساسی، عجیب و غریب

۳. کفار: هم به جز خودی خود حتی مسلمانان (افغانها و عثمانیان) تنها به دلیل سرکشی در برابر ذات ملوکانه، قابل سرکوب و تدمیر به دلیل ضلالت

۴. زندگی: کار ویژه‌ای، نگاه کاربردی برای توجیه سرکوب و مجازات کردن مخالفان

در تعریف هویت به معنای مبانی (سنتی، دینی، قانونی) اقدار نیز همانندیهای وجود دارد:

۱. پدرسالاری: کاملاً موجود، انباشتی و تراکمی، دیگران به عنوان فرزندان مطیع

۲. شیخوخیت: مستحیل در پادشاه با اندکی التفات به ایلخان‌ها

۳. مطلق بودن قدرت: شک ناپذیر، ظل‌ا...، سایه ملکوت، تقدیر الهی، گردون سقف

۴. قداست داشتن قدرت: شک‌ناپذیر، متوسل به ایران باستان و اسلام، نماینده خداوند

۵. لزوم حفظ کیان جامعه اسلامی در برابر کفار: برابر انگاشتن کیان تاج و تخت با کیان

اسلام، حضور تأییدگرایانه روحانیون و علما و فقها، فقدان تعریف‌های متمایز آفرین

۶. ضرورت سازگاری زندگی فردی و جمعی با شرع: پادشاه به منزله نگاهبان، حامی شرع

انور، ضرورت در اختیار پادشاه، فرمان قضا و قدری و تقدیرگرا

۷. جایگاه مجتهدان و عالمان مذهبی در زندگی جمعی: مؤید پادشاه، حامی سلطنت، کم‌پیوند

با مردم و پیوندهای تحکیمی، تأییدی با پادشاه

۸. آزادی: فقدان وجود، عین بندگی سلطنت و سلطان، تعریف به گسیختگی و سرکشی با

قابلیت سرکوبی، بی‌کاربرد، حق و اختیار ملوکانه

۹. قانون اساسی: کاملاً بی‌معنا، موهوم، بی‌نیاز، فقدان پیش‌زمینه‌ها، جهالت مطلق نسبت

به قانون

۱۰. حاکمیت اکثریت: حاکم فقط پادشاه، مملکت به مثابه یک تن واحد، فاقد حق و حقوق،

کاملاً بی‌معنا، بی‌نیاز، موهوم

۱۱. تحدید اختیارات شاه: فعال مایشاء، فعال مایرید، کاملاً مختار، جسارت و بی‌ادبی و سرکشی،

خود خواسته با مجلس کنکاش و مصلحت و مشورت، بی‌معنا

۱۲. عرف: محور تعریف و به کارگیری و گردن‌گذاری، خود پادشاه، عرف ایلی قوی اما نه

درامر پشتوانه‌دار، پشتوانه‌ساز

۱۳. مصلحت عمومی: بی‌معنا، مشخص و محور، پادشاه، عوام کالانعام فاقد قدرت تمیز

همانندی‌هایی در پاره‌های برساننده هویت‌های سه‌گانه ایرانی، اسلامی و غربی وجود دارد که

به استنتاج و استنباط نهایی ما در بحث کمک شایانی می‌کند. واژه پادشاه و شاه و سلطنت و سلطان

و وارث تاج و تخت کیانی پربسامدترین و محوری‌ترین موضوعی است که سایه سنگین خود را بر

سر کتابها انداخته است که به جز آنها هیچ ویژگی چشمگیر دیگری در این روایت‌های تاریخ‌نگارانه

به چشم نمی‌خورد. یعنی از مجموعه واژگانی که در پاره ایرانی برساننده هویت نام بردیم کمتر از

فرهنگ ملی و هنر ملی و سنت ملی و میهن و وطن و افتخارات گذشته سخن به میان می‌آید و اگر

ذکری هم از آن می‌رود تنها برای تقویت و فربه‌سازی امر پادشاهی و افزودن به معیارهای حقانیت

اولیه سلطنت قاجاریه در ایران است. واضح است که از میهن و وطن و ایران نیز گفتارهایی اندک یافت

می‌شود که آنها نیز نقشی منفعلانه برای تقویت محور مختصات پادشاهی به عهده‌گرفته‌اند. پرچم و

جنگاوری نیز با مساعد قابل توجه تنها برای فربه‌سازی پیکره سلطنت به کار می‌رود و فرصت بروز و

ظهور مستقلانه و فارغ از پادشاهی را به هیچ وجه نمی‌یابد. از مجموعه واژگانی که در پاره اسلامی

برساننده هویت نام بردیم همه واژه‌ها جابجا مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرند و اتفاقاً با بسامد بسیار

بالا هم مورد استفاده واقع می‌شوند. زیرا پادشاهان قاجاری به دلیل ویژگی خاص و قابل ملاحظه

شیوه روی کار آمدن سر سلسله دودمانی‌شان در حقیقت متوجه یک نقطه ضعف اساسی در توجیه

پیدایی نخستین خود شده بودند. از این رو هم به تاج و تخت کیانی و افسر پیشداری و فریدون و جم

استادهای مکرر می‌کردند و هم با اتصال مودیان و شگفت‌آور خود به طایفه مغول قدرت جنگاوری و جهانگیری خود را دست کم قابل نمایش می‌ساختند و هم به شدت گرایش به بهره‌گیری از معیارها و مفاهیم اسلامی، به ویژه شیعی، داشتند. واژگان خدا، اسلام، جهاد، شریعت، پیغمبر، مذهب و امام پر بسامدترین کلمه در راه توجیه و تقویت پایه‌های سلطنت محسوب می‌شدند؛ در عین حالی که از اخوت، ادعیه، روحانیت، فقها، علما، مراجع تقلید، توکل، شهادت، ایثار، نماز، روزه، عزاداری و زیارت مشاهده متبرکه بیشترین بهره‌گیری را برای تجمیع قدرت انجام می‌دادند. ولی از مجموعه واژگانی که در پاره غربی بر سازنده هویت نام بردیم کمترین بهره را می‌گیرند و آن هم سه دلیل دارد: از یک سو، سهل و ساده‌گو بودند و عناصر تجدد را اصلاً نمی‌شناختند و توان درک آن را نیز نداشتند؛ فهم و درکی هم اگر داشتند، بسیار سطحی و نازل و کاملاً تکنیکی و در حد ساختن یک قلعه به سبک قلاع فرنگ بود و نه چیزی بالاتر از آن. دلیل دوم آن که نوعی اعراض خودخواهانه، خود برترینانه در میان مضامین و مفاهیم آنان رسوخ یافته بود. دلیل سوم آن که مفاهیم متجددانه غربی به همراه نوعی غلبه و زورآوری فرصت ظهور و بروز یافته بود و این نکته اصلاً نمی‌توانست برای پادشاه قاجاری و تاریخ‌نگار فجری شادی آفرین باشد، زیرا قلم و گوش آنان به فتوحات متوالی، و البته خیالی، عادت کرده بود و نمی‌توانست به ناگهان یک نیروی غیرقابل رقابت و فاتح را با وجود خود آمیخته کند. به همین دلیل نوعی ثقل سامعه و غمض عین و عمی بصر در میان آنان عامداً و عالماً رسوخ یافته بود. واژه آزادی، تمدن، دموکراسی، حزب، توسعه و پیشرفت را اصلاً نمی‌فهمیدند. ملل راقیه را با تکنیک و ماشین به همراه هم شناخته بودند و فرنگ، فرنگی و فرنگستان برای آنان وضعی غیرقابل رقابت و هم‌وردی متکی به صنایع عجیبه و فنون غربیه بود. بنابراین:

۱. پاره ایرانی بر سازنده هویت: عامل با محوریت سلطنت با ویژگی فاعلانه
۲. پاره اسلامی بر سازنده هویت: خادم برای محور سلطنت با ویژگی منفعلانه
۳. پاره غربی بر سازنده هویت: نافع برای محور سلطنت با ویژگی مهاجمانه

## نتیجه‌گیری

مانوئل کاستلز در کتاب شگفت‌آور خود که مکتوبی عالی درباره جهانی شدن و وضعیت اقتصاد، جامعه و فرهنگ در عصر اطلاعات است، سه نوع هویت را نام می‌برد و تعریفی نیز از آنها ارائه می‌دهد. نخستین آن هویت «برنامه‌دار» است که طی آن، کنشگران اجتماعی با استفاده از هرگونه مواد و مصالح فرهنگی قابل دسترسی هویت جدیدی را می‌سازند که موقعیت آنان را در جامعه از نو تعریف می‌کند و به این تعبیر در پی تغییر شکل کل ساختار اجتماعی هستند.<sup>۱۲</sup> هویت «مشروعیت بخش» نیز توسط نهادهای غالب جامعه ایجاد می‌شود تا سلطه آنها را بر کنشگران اجتماعی گسترش دهد و عقلانی کند.<sup>۱۳</sup> سومین آن نیز هویت «مقاومت» است که به دست کنشگرانی ایجاد می‌شود که در اوضاع و احوال یا شرایطی قرار دارند که از طرف منطق سلطه بی‌ارزش دانسته می‌شود و یا داغ‌نگ بر آن زده می‌شود. با بهره‌گیری مستاهلانه از سه نوع هویت برنامه‌دار، مشروعیت بخش و مقاومت می‌توانیم بگوییم که متون تاریخ‌نگارانه سه‌گانه نگاه‌های ویژه‌ای به هر سه نوع هویت داشته‌اند و آن را به قلم و نثر مصنوع و با عبارت‌پردازیهای منشیانه پروراندند:

۱. هویت برنامه‌دار: با بهره‌گیری از مصالح فرهنگی «خود و دیگری»، مبانی سه‌گانه (سنتی و دینی و قانونی) اقتدار، و بر سازنده‌های سه‌گانه (ایرانی و اسلامی و غربی) هویت، در پی تعریف نو، کارآمد و توجیه‌گرانه‌ای از سلطنت دودمان قاجار برآمده بوده‌اند.
۲. هویت مشروعیت‌بخش: از تمامی واژه‌ها و مفهومیها برای گسترش قداست‌آمیز سلطه سلطنت قاجاری و خردپذیر و تقدیر پسند بودن آن بهره گرفته و کامیاب شده‌اند.
۳. هویت مقاومت: هنگام در افکندن مفهوم «دیگری» و نیز در هنگامه تجسم و عینیت بخشیدن به آن، اشارتهایی لطیف به سرکشی‌ها و یاغی‌گریهای گردنکشان کرده و «دگر» پادشاهان قاجاری را ترسیم نموده‌اند. خصم درون حکایت از مقاومتها و سنگرهای بقا در عهد قاجاریه علیه سلطنت می‌کند.

## یادداشتها:

۱. در این مقاله پیوند میان هویت و تاریخ‌نگاری را بر سه متن تاریخ‌نگارانه دوران آغازین قاجاریه استوار ساخته‌ایم: ۱. علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه، اکسیر التواریخ: تاریخ قاجاریه از آغاز تا ۱۲۵۹ هجری قمری؛ ۲. جهانگیر میرزای قاجار، تاریخ نو: شامل حوادث دوره قاجار از سال ۱۲۴۰ تا ۱۲۶۷ قمری به سعی و اهتمام عباس اقبال آشتیانی، تهران: کتابخانه علی‌اکبر اعلمی و شرکاء، ۱۳۲۷؛ ۳. عبدالرزاق بیگ‌دنبلی مفتون، مآثر سلطانیه: تاریخ جنگ‌های ایران و روس، با مقدمه و فهرست و به اهتمام غلامحسین صدیقی افشار، تهران: ابن‌سینا، چاپ دوم، ۱۳۵۱.
۲. برتولد اشپولر، تاریخ‌نگاری در ایران، تهران: گستره، ۱۳۸۰، صص ۱۸۷-۱۹۹؛ روزاموند لیلینگتون، فرهنگ و جامعه: جامعه‌شناسی فرهنگ، ترجمه فریبا عزیدفتری، تهران: قطره، ۱۳۸۰، صص ۲۱۱.
۳. هانس هاینریش گرت و چارلز رایت میلز، منش فرد و ساختار اجتماعی: روان‌شناسی نهادهای اجتماعی، ترجمه اکبر افسری، تهران: آگاه، ۱۳۸۰، صص ۱۲۸-۱۳۳ و صص ۱۵۶.
۴. محسن خلیلی، «درآمدی بر بایستگی‌های ورود ایرانیان به عرصه گفتگوی تمدن‌ها»، گفتمان، سال اول، شماره ۳، زمستان ۱۳۷۷، صص ۱۰۹؛ نیز الطایی (۱۳۷۸:۱۳۹) اشرف (۱۳۷۳:۸) گولد و کولب (۱۳۷۶:۳۹۳) استوتزل (۱۳۷۴:۷۲-۹۲) رتیزر (۱۳۷۴:۲۷۴-۲۸۱) کلاین‌برگ (۱۳۷۶: ج ۱، و نیز صص ۲۶۵-۳۶۲، ج ۲، ۲۷۴-۲۹۲) کوئن (۱۳۷۳:۱۰۷) آقابخشی (۱۳۷۳: ۲۵۶) رواسانی (۱۳۸۰: ۲۲) شیخاوندی (۱۳۷۹: ۶) Borgatte Kuper [837:1992] [789:1999] به محور بودن امر «خود» و «نفس» در تعریف از هویت اشاره کرده و در عین حال گفته‌اند که مفهوم هویت از واژه‌های سهل و ممتنع، به لحاظ تعریف ناپذیری و بدیهی بودن وجودی، در عرصه علوم اجتماعی است.
۵. تزوتان تودورف، «خود و دیگری»، گفتگو، شماره ۶، زمستان ۱۳۷۳، صص ۹۰ و نیز رجوع کنید به: عماد افروغ، چالش‌های کنونی ایران، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۰، صص ۱۶؛ بروس کوئن، میانی جامعه‌شناسی، تهران: سمت، چاپ سوم، ۱۳۷۳، صص ۱۰۹؛ یوسف کریمی، روان‌شناسی اجتماعی: نظریه‌ها، مفاهیم و کاربردها، تهران: ارسباران، چاپ هشتم و ویرایش سوم، ۱۳۷۹، صص ۸، که به حضور واقعی و تصور و تولیدی جمع در تعیین رفتارهای هویتی فرد اشاره کرده است.
۶. رجوع کنید به: آنتونی گیدنز، جامعه‌شناسی، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نی، چاپ دوم، ۱۳۷۴، صص ۶۸۲؛ اتو کلاین برگ، روان‌شناسی اجتماعی، ترجمه علی محمد کاردان، تهران: اندیشه، جلد دوم، چاپ دوازدهم ۱۳۷۶، صص ۴۹۱-۴۹۲. همچنین مانوئل کاستلز در اثر درخشان سه جلدی خود که در باب عصر اطلاعات نگاشته، هویت را سازمان‌دهنده معنا تلقی نموده و معنا را به منزله یکی شدن نمادین، کنشگر اجتماعی با مقصود و هدف کنش وی پنداشته است (ج ۲: صص ۲۳-۲۲) ولی مفهوم هویت را در حال تطور پنداشته به طرزى که جامعه مجازى ناشى از تأملات و تعاملات اینترنتى کاملاً بر مفهوم هویت در یک جامعه شبکه‌ای مؤثر شده است. (ج ۱: صص ۳۹۸-۴۲۲؛ و ج ۳: صص ۴۰۹-۴۱۱) رجوع کنید به: مانوئل کاستلز، عصر اطلاعات: اقتصاد جامعه و فرهنگ، ترجمه احد علیقلیان و افشین خاکباز و حسن چاووشیان، تهران: طرح نو، سه جلد، ۱۳۸۰.
۷. رجوع کنید به: محمدرضا تاجیک، «فرانوگرایی، غیریت و جنبش‌های جدید اجتماعی»، گفتمان، شماره ۱، تابستان ۱۳۷۷، صص ۸۹، متن را با حاشیه، دیگر را با خود، زن را با مرد، سیاه را با سفید، دیوانه را با عاقل و شرق را با غرب می‌شناسیم؛ نوشین یاورى، «واژه‌های بیگانه و هویت جمعی در شعارهای انقلاب ایران»، گفتگو، شماره ۶، زمستان ۱۳۷۳، صص ۸۷.
۸. هانس هاینریش گرت و چارلز رایت میلز، منبع پیشین، صص ۶۱-۶۲ در نظام خویشاوندی با رابطه مشروع جنسی و توالد و

تناسل و پرورش فرزندان، در نظام مذهبی با پرستش فردی و گروهی خدای واحد یا یزدان بسیار، در نظام اقتصادی با کار و منابع و ابزارهای فنی و تولید و توزیع، در نظام سیاسی با قدرت و اقتدار، و در نظام نظامی با خشونت توجیه پذیر و مشروع و کلیه نهادهای مرتبط با این نظامها مواجهیم که همگی هم در ساختن هویت فردی و جمعی دخیلند و هم شکل و ریخت نهادهای و نظامها را به تطور و تغییر می‌اندازند.

۹. می‌توانید رجوع کنید به: نوشین یآوری، منبع پیشین، ص ۸۴؛ داور شیخاوندی، *تکوین و هویت ایرانی*، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران، ۱۳۷۹، ص ۷-۲۹، که از خانه و ایل و ده و شهر و استان و قوم و کشور و قاره پاره و قاره جهان و گیتی و فراهستی به عنوان ساخت سلسله مراتبی هویت نام می‌برد؛ ضیاء صدر، *کثرت قومی و هویت ملی ایرانیان*، تهران: اندیشه نو، ۱۳۷۷، ص ۴۵ و ص ۷۰-۸۸، که از نژاد و تبار و قوم و دین و زبان و طبقه و جنسیت و ملت به عنوان عناصر هویت ساز نام می‌برد و ضمن اشاره به جنبه‌های سلبی و ایجابی هویت ملی، آن را مفهومی فرادینی و فرازبانی و فراتباری و فراطبقاتی می‌نامد؛ جلال ستاری، *هویت ملی و هویت فرهنگی*، تهران: مرکز، ۱۳۸۰، ص ۱۱۳-۹۶، که هویت فرهنگی را در معنای اشتراک در اساطیر دینی و دنیوی و راز و رمزهای گیتیانه مهم‌تر و ارجح‌تر از مفهوم هویت ملی می‌شناسد که به زعم او بیشتر بار ایدئولوژیک و سیاسی دارد؛ علی الطایبی، *بحران هویت قومی در ایران*، تهران: شادگان، ۱۳۷۸، ص ۳۹-۱۳۹، که از ابعاد فلسفی و روانی و فرهنگی هویت نام می‌برد ولی تأکید بیشتر را روی بعد اجتماعی هویت - خانواده و زبان و دین و زادگاه و شغل و سن و جنسیت و ایدئولوژی و ملیت و تاریخ و خودآگاهی قرار می‌دهد؛ دومینیک استرنیایی، *مقدمه‌ای بر نظریه‌های فرهنگ عام*، ترجمه ثریا پاک‌نظر، تهران: گام نو، ۱۳۸۰، ص ۳۱۰-۳۱۱، که به بی‌سابقه بودن پردازش فلسفی به مفهوم هویت ایرانی اشاره می‌کند؛ علی اصغر حقدار، *فراسوی پست مدرنیته: اندیشه شبکه‌ای، فلسفه سنتی و هویت ایرانی*، تهران: شفیع، ۱۳۸۰، ص ۱۸۸، که هویت را ناظر بر احوالات شخصی می‌داند؛ نوراله قیصری، «قومیت عرب و هویت ملی در جمهوری اسلامی ایران»، *مطالعات راهبردی*، پیش شماره اول، ۱۳۷۷، ص ۵۰، که هویت سنتی را مبتنی بر مذهب و قبیله و هویت مدرن را بر مبنای ملت خاص و جغرافیایی ویژه و نظام حکومتی معین می‌شناساند؛ علی یوسفی، «روابط بین قومی و تأثیر آن بر هویت ملی اقوام در ایران»، *مطالعات ملی*، سال دوم، شماره ۸، تابستان ۱۳۸۰، ص ۱۵، که معیشت و اقتدار و فکر و عاطفه را هویت‌ساز می‌نامد؛ دو پژوهش دیگر در دست داریم که بدون دقت و تأمل‌های لازم نظری، مفاهیم را از ریشه اصلی خود جدا کرده و دست به عملی التصافی - الحاقی زده‌اند که دست کم با موضوعات تحقیقی‌شان سازگاری ندارد: ۱. اولریش مارزولف، *تساهنامه و هویت ایرانی*، تهران: مرکز شناسی اسلام و ایران، فردوسی به «خود» در مقابل «دیگری» اشاره کرده است؛ ۲. موسی نجفی، *دین، دولت، تجلید: تکوین هویت ملی نوین ایران از عصر صفویه تا دوران حاضر*، تهران: منیر، ۱۳۷۸، هویت ملی خود بحث مدرن و جدیدی است ولی هویت ملی نوین اصطلاحی جعلی و فاقد معیارهای لازم برای نظریه‌پردازی تاریخی است.

۱۰. رجوع کنید به: جلال ستاری، منبع پیشین، ص ۱۱۰-۱۱۱؛ فرهنگ رجایی، *معرکه جهان‌بینی‌ها در خردورزی سیاسی و هویت ما ایرانیان*، تهران: احیاء کتاب، ۱۳۷۶، ص ۱۰۵؛ محمود نکو روح، *در جستجوی هویتی تازه*، تهران: چاپخش، ۱۳۷۸، ص ۱۸۱-۱۹۴، که از چندین نوع هویت نام می‌برد و نیز دو اصطلاح هویت در بحران و بحران در هویت را به کار می‌گیرد؛ شاپور رواسانی، *مفهوم اسلامیت و ایرانییت*، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران، ۱۳۷۹، که از اسلام متکی بر تحلیل نژادی و سرمایه‌دارانه و ظالم نام می‌برد و آن را بر اسلامیت مرفه و ثروتمند و استثمارگر منطبق می‌داند و به همین گونه از ایرانییت عادلانه اسم به میان می‌آورد و آن را بر اسلام طرفدار محروم و زحمتکش و فقیر و عادل مطابقت می‌دهد.

۱۱. برای دریافت آگاهی بیشتر در باب استخراج راه گفتگو از درون مقوله‌های گوناگون هویتی و پیشنهاد یک راهکار می‌توانید رجوع کنید به: محسن خلیلی، منبع پیشین، ص ۱۰۸ - ۱۱۴.
- ۱۲ و ۱۳. مانوئل کاستلز، منبع پیشین، جلد دوم، ص ۲۴.